



وَجَعَلْنَا هَؤُلَاءِ مَلَائِكَةً وَالشَّيَاطِينَ وَعَدْنَا لَهُم عَذَابَ الْخَالِدِ

الحمد لله الذي جعلنا هؤلاء ملائكة والشیاطین وعدها لهم عذاب الخالد  
در روز قیامت کتاب پروان ابن عبد الوهاب مردود والاله اب



حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم فیض جناب مولوی عمر الزیاض صاحب دایم فیض  
باستقامت وسمی بالاکلام الراجی الی امره اذ انشأه حافظه ولی محمد محقق صاحبها الشیخ محمد الیافا

در مطبع سول ملیک ایرانی فتح بحلیه طبع محلی

بسم الله الرحمن الرحيم  
البطل الباطل  
سلاح الحق

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ  
والسلام علیک ایا  
مؤمنی

البقرة الحمد لله الشياطين الجحيم

الشيخ محمد بن عبد الله بن أحمد

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على شفيع المذنبين  
باليقين محمد وآله اجمعين اما بعد اين رساله ايست در شرح حال نجديه و  
بيان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه و در فضيلت  
حدوث و شيوع مذهب نجديه باب اول در عقايد نجديه باب دوم در كمكايد  
نجديه مقدمه در صحيح بخارى از عبد الله بن عمر رضى الله عنهما مرويت كه فرمود  
رسول الله صلى الله عليه وسلم در حق نجدها انك لا ذل والافتقار فيها يطلم  
قرن الشيطان يعنى در نجدها زناها و فتنه باشد قى است و از نجدها خبر برآمد است  
شيطان ظهور اين اعجاز بدین نذار گر و بده كه سال سيوم از صدر سيزدهم نوبات  
سلطان عبد الحميد خان و قلع برادر زاده اش سلطان سليم ثالث بر سلطنت و  
بر م شدن قوانين و عوايط مرسومه آن دولت و فساد راى او در كشيت امور رياست  
و فطش و ايز شدن بجا با ولا و سلطان مرحوم و عديم مراعات و اجبات با عساكر و  
رعايا على العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و قلع و قمع او از دست سلطان

و تو من زودات مطهر و حضرات  
انبیاء صلوات الله علیهم  
اجمعین شمع و ذقنا را بنیشت  
اطلاع یافته بجا بایست و آن  
و حکم از فوشتی که بر معرخته  
آن پیر فاخته آن شخص به مقدار  
داشت از خاک را بمقدار  
استغفار بجز از عجم و از خواندن  
آن نمود بند و چنانکه می دانست  
سویان کردیم







مضنی کا یہ کتاب مکتوب معلوم  
ان تہذیبیوں کو لکھنا صاحب  
کلام بعض مشرکوں کی رائے  
میں ہے جو ان کی خیرات



زجر فرمود ایست که کلمات مفصله بار در گسی بر زبان نیار و درین اثنا سمود با انبوه نا  
معدود و در ازانین سویشود و باز مردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که  
از غفلت خدام گرام هنگام حرم و جنب مال و ملک و مذهبیت شریف همان جوامع  
میدید که متببع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بار کتاب همچو محرمات و کبار  
بر دوز و باین شریف و اعیان که بمن مطاوعه مانند آن کرده تقاوت پژوهده با بقدر امکان  
که میقات اهل محبت رسیدند از آنجا که اگر گذشت البتة لطایف رسیده و فتنه  
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در باره مقابل و مزارع محل گمان بودند حکم  
میرسد که خلیفه راشد برای طاعات از راه و بی می طلب طلب کردگان و دیگران هم  
باطمینان شادمان و فرحان روان گردیده و در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان  
که سب بر تن کسی نبود و دورش از هر چهار طرف بر طایف همان از اطراف که تقاضای حاجت  
و مرست گردان دست نهاد تا بهدافت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از بیطرف  
سفاکی را که اول مشق بود و نیز احم بحال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد  
هم را به تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهوات رسانیدند که گشت بر سر آن بیچارگان  
آنچه عشران از دست کعبه چنگیز بر اهل بغداد و زرسید و زاید از آنچو و واقعه حربه بر  
اهل مدینه رسید از دست لشکریزید یک یا بکل بر تمامی اموال و استعشان متصرف گردیده  
گماشت گمان را در آنجا که استیلا بر خلیج استعجال رو بکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده  
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افغان و خیزان بیت الله رسیده سرگذشت طایف  
بعرض شریف رسانیدند از وقت که از دست رفته و نیز از گمان بسته در که که قومی  
نمود صرف با ضد غلامان شریف و بهلت رسیدن مدد از حامی کجا و کتاب التوحید  
هم که در مقابل آن در یک معظمه رسیده علماء را که قومی بر کفر آن طائفه نوشته  
خدام حرم و باز باین مردم شهر را آماده مقابل نموده غلامان شریف هم باو نشان متفق



السلام علی جمیع السالو علی  
 مع النبی صلی الله علیه و سلم  
 مسعود قال کما اذا اصلینا  
 باشد هدایت عن محمد بن  
 از طر غیر محمد بن  
 استدلال موافق سواد اعظم  
 در آن کرده باشند و این

گرویده از شریف اذن خواستند شریف که با استماع حادث طائف سر اسیر و جان  
در غفلت و مغالطه خود ادا و تحمل و از مرز نبودن فرج سخت برسان و وصل و هنوز بدین  
دشادید ابل طایف با وی قتال و باعث جدال شده باشند و برین غن مطمین که در طایف  
که شدت آنچنان شد در حرم سل سیف و شمشیر دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال  
با مزین بیت الاحرام نمیدهم و بر همین حیص و حصی خبر اید که بعد از آن سیف زنان و غارت  
نشان داخل حرم گردیدند آن وقت شریف را حبت آن خبیثان متیقن گردید چاره  
کار عجز از فرزندیده افغان و خیزران با حیل غلامان جرمیده راه جدا کرد و طایفه متحصن گردید  
آن اشقیایی آنکه کسی بمقتاب و مزاحمه جریحه از چهار طرف که معظمه کمال بسبب  
و سفالی ابروی ایمان خود ریزان داخل شدند سخنان بلدرزن و مردوخانها را که در  
برخی جبال مستوق گرویده و بعضی پناه به مسجد احرام بردند آن اشقیای متعاقب کنان  
داخل مسجد احرام گردید و پاستمعلقان با ستار کعبه و خدیگان بقبر زعفران و حطیم و  
مقام ابراهیم می نمود که در آنجا که گردند از ذکر آن خام بر خود می لرزد و دل یار  
نمی برد و همانوقت افضل خا که کعبه را شکسته مذکور کعبه را که از مقابل زمان حضرت  
خاتم رسالت محبت و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض  
آن نگرویده و دار از منته متاخره آن محال و ایام و تریاید مانده آن اشقیای از خانه کعبه  
بقبر تمام برود و گرفته و اموال تمام خاها می هجوم و کار خانات حرم تهر متذکره و چیزی نگذاشتند  
آنوقت حکم فرستاد که اهل از جبال فرو داده بخانه خود را بیاورند و گرد و رست یکسک سالج بیند کار تمام  
گفتند اما از شرفای که که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بیات شان صحیح مسلم مقبول  
تمام عالم بود و نفسی را مان میستیم جا که یابند کارشان تمام نمایند که از وجودشان محل و غده است  
باقتضای این حکم از ابلهیت نبوی هر یک که طاققت فرار داشت بهر سو راه گریز یافتند و راه  
گردید هر کس که بدست آن اشقیای افتاد و شربت شهادت چشید و عقبه الشیف

فان الله هو السلام فاذا جلس  
لحمدكم في الصلاة فليقل التحية  
الله والصلاة والطيبات  
عليك ايها النبي ورحمة الله  
وبركاته السلام علينا وعلى

عباد الله الصالحين ترجمہ  
عبداللہ بن مسعودؓ کہتے ہیں  
چون نماز میں کسی نے غلطی  
کلی اگرچہ وہ نماز میں  
اسلام علی اندر امین کے  
استان بن بندگان کے  
سلام بر صلی و  
فلان کے

[illegible]





در لفظ احتمال پیدا شد و ملاقات باقی ماند  
 ملاقاتی قادی در سرقه مشرق مشکو و این  
 مقدور بایمان نمود و گفت که بچنان در کرد  
 از این خبر و عمل کادایم صدام و کرامت  
 است پس اگر چه این بچنین بدان عملی  
 در کنگر می نمود و از بچنین بران عملی  
 بود که فاعله ازین ثابت شد که فاعله  
 بود که فاعله ازین ثابت شد که فاعله

لاشه های ناماک آن خجستان را همین که از حرم بیرون بروند آنقدر بوسه بدو او ن آغاز کرده  
 که آن اشقیار هم تحمل نبود و لب غسل و کفن و دفن بهم نرسیده هزار وقت بیرون شهر برده  
 انداخته و گنجینه آمدند و آن معالیه بخضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در ششده و ششده  
 از وقت حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده و حاصل بعد تکمیل و تمیم مراتب جور و ستم  
 معتدیه را با فوج اعظم در آنجا گذاشته مع تمام احوال و احوال بکلیه معظمه معاونت نموده طعن  
 و لشکر عظیم گردیده بر بلاد طوقه بجای و بجد دست تعدی در آن کردند آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق  
 که هم از فوج خالی بود دست برد نموده از آنجمله که بکربلائی معنی هم آنچه بدیده نموده بود و بوجمل  
 آورده و بوجیب و نوبه او بر سر و زرتی ناما بر جده قصه کردن نتوانست که مردم قطع الطریق را  
 مجتمع گردیده و بجمله وضع نمایان حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب  
 قوت بنایت خائف و پراسان و شمشیر زنی کامل و همیشه مشق بند و قوت هم داشتند اما  
 نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و در همین حال زیانی نداشتند که  
 که خیرت الهی بپوش آمده وقت تدارک آن ناپاکانی بے باک و در رسیدن تحصیلش اینکه سلطان  
 محمود خان غازی مرو با خدا صاحب مقامات عالی و حالات متعالیه خیمه جاوی الاخره  
 ۱۲۳۳ تحت نشین گردیده بنامشید ذوالجلال و الاکرام پر گندگیهای سلطنت را مجتمع  
 و صوبه داران باغی را بجلکت علی مستبح ساخته بدیافت حال این کوچک ابدال و حال  
 امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل غنا و بنوده محمد علی پاشا والی مصر فرمان داد که مدارک و  
 آن طائفه بدینا بود واقعی و بدو متنفسی زنده گذارد و محمد علی پاشا ابرار هم پاشا را که در فزون  
 حرب گینای زمان و شجاعتش بدیر توان حکم نمود آن شهسوار که تازه میدان کار آزمائی و  
 جنگ و ریای مداب گیری و کشور کشای سرعت از باو گرفته بجناب استتعال برستی و خانی  
 غلام بندر جده دیده و لشکر چار بر مرکب بیره متعاقب از عجب عجب و مغرب غراب و قه  
 ایت واجب نسیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از آن مایز

از جمعی که با او همسفرین  
 رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بود و مسعودی که با او همسفرین  
 مسکین است این مقام کمال است  
 است که حکم حرم نداشتند که بگوید  
 زان عاقل که با او همسفرین

در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام

در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام  
 در این مقام که در این مقام









در لایحه ای که به من از ابوالحسن ابن  
 سنان دو بیت که گشت مراد از این  
 برای کسی که داخل شود و بهر دو  
 اسب بر زمین خنداد سلام و در جمل  
 نوده بگردد و در وقت دخول  
 از آنکه آنوقت وقت دخول  
 این فعل در آنوقت و در وقت دخول  
 داخل بشوم و در مسجد بگویم السلام  
 علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 صلوات الله و ملائکت و ملائکت  
 و هم در آنوقت که در آنوقت  
 جایزه می کنند و در آنوقت  
 علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین  
 السلام علیکم و هم در آنوقت  
 است که سبب می باشد از این علم که  
 است که سبب می باشد از این علم که

نموده و یک یا شایان و سنان و بموجب این حکم فرج محبت علی روان مصر گردیده و فرج سلطان  
 به بنادین رسیده بود که سلوات زیدی مذنب ساکن نواح خا و حدیده خود را را امیر المومنین  
 لقب نهاده همان و تیره تیره بخیر شاعر ساخته بر خا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت  
 نموده حاکم شدند و تا اینکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از  
 امور نظم و نسق محض نداشتند و فقیر را امیر المومنین بخبر برای علاج هم یاد نموده بود و فرموده داشت  
 صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فرج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان  
 بیاضیه که فرقه است از خوار و اطراف مسقط این مذنب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین  
 نام نهاده سرگرم مذنب و قتل گردیده و چند مرکب تجار و حجاج را غارت نمود و قتل و آشوب در راه  
 و ریاب را ساختند و آخر نام مسقط سعد نام که خیل پوشش بار و برخلاف آبای خود تعصب نداشت و  
 روانه از دین تنفسی از رعایا و مسافران کدام ملت و مذنب نیست بنمید قرار واقعی پرداخت که اثر  
 و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت تا حاصل بخیر حکم جیس پیدا کرده که بهر مذنب راه نمود و امر و زور  
 نام بر عرب از حجاز و شام و یمن و غیره بخیر صحرائیان زیدی با طراف ساحل من نشانی از آن  
 مذنب و اهل مذنب نیست و در حین شافین و سایر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه مالک بود و مردم  
 شام و مصر و غیره بی تفرقه گذشتان محال ایست آغاز و انجام بخیر عرب که از تاریخ و بین نظر شاه  
 اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه  
 عبدالعزیز صاحب در آخر عمر ملوکات خود منقول و غیر منقول که هر قسم بکثرت بوده است بحرم  
 و اولاد و خرد خویش سپرده نموده فالص و متصرف گردانید مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه  
 صاحب را سپرد گردیده اتفاق مولوی عبدالحی و اما و شاه صاحب که هم در آن ایام از کوکری  
 محرمی عدالت انگریزی ضلع میر شکر موقوف گردیده بدین رسیده بودند سید احمد نام وزیر شاه صاحب  
 را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمود و در اظهار کلمات پیر و مرشد  
 ساخته خویش اعراق و مبالغه را بحال رسانیدند و درین خصوص کتابی بلیف ساختند و

علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین  
 السلام علیکم و هم در آنوقت  
 است که سبب می باشد از این علم که  
 است که سبب می باشد از این علم که

صلوات الله و ملائکت و ملائکت  
 و هم در آنوقت که در آنوقت  
 جایزه می کنند و در آنوقت  
 علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین  
 السلام علیکم و هم در آنوقت  
 است که سبب می باشد از این علم که  
 است که سبب می باشد از این علم که

در لایحه ای که به من از ابوالحسن ابن  
 سنان دو بیت که گشت مراد از این  
 برای کسی که داخل شود و بهر دو  
 اسب بر زمین خنداد سلام و در جمل  
 نوده بگردد و در وقت دخول  
 از آنکه آنوقت وقت دخول  
 این فعل در آنوقت و در وقت دخول  
 داخل بشوم و در مسجد بگویم السلام  
 علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 صلوات الله و ملائکت و ملائکت  
 و هم در آنوقت که در آنوقت  
 جایزه می کنند و در آنوقت  
 علیکم ایها الباقی و در حقه الله و بگویم  
 السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین  
 السلام علیکم و هم در آنوقت  
 است که سبب می باشد از این علم که  
 است که سبب می باشد از این علم که

[illegible]

۴  
 و بعد از آن حاجت خود عرض کن آن  
 مرد نبوت و پانچویسے فرمود و چون آن  
 مردان پیش آمد دوست او گرفت  
 و بر ایشان درآورد و دوسے او را

عینونی یا عیسیٰ بن مریم و  
عینونی یا عیسیٰ بن مریم و  
عینونی یا عیسیٰ بن مریم و  
عینونی یا عیسیٰ بن مریم و





بر کمالین سابقین تفهیم چهل اولیای الهی و امثال ذلک القوات هر دو را گویند و در وی پنج اصل که است  
اعاز نما و شایسته و همان قریب عامی جل الکبر گفتند و در انهای دو کتاب التوحید تجدید ملاحظه مولوی اسماعیل  
گرفته بمقتضای کل جدید باید پسند ساخته طرح و اعظم بر همان روش انداخته لای تشبیه بر مسلک افراشته کتاب التوحید  
بصرف قلی القویة الایمان نام نهاده باز در بندی ترجمه کرده که بجای رسیان که دعا و دعا و دعا و طفل و امثال  
در ملاذ متشبه و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد دان و ان کتاب فاروق و کفر و ایمان و وزیر  
اسمعیلیه بمقتضای آنکه هر که آمد بر آن فرید کرد و بر کتاب مذکور بنای تحسینات و تفریعات و تحسینات آغاز نموده  
تغلب و تفهیم عامه را در هر سب طعن و تنگ نظران و انبیا و اولیا القدر ریخته اند که حدیث ندارد و در و عطا  
بر بر همان اوراق سیاه بندی زبان بدست که سبک افرا و مجلس عظمی نموده هر چه که پیش آمد و حکم  
ان محتاج بمنزل رسد که دیده هر کل که روز و شب و سیکان و ملاذ و شرفیه که در علم حدیث و تفسیر و سیر خردان  
حارست نداشته اند که این زن هم کیمیا کمال طایف شایسته صاحبین علوم معلوم بدین سبب که اثر  
درین فایده شان کشیدند و گمانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل او بر نمی کشد که تمام کار بر خلفا و سلف  
کافر باشد و اسلام منحصر درین طریقه مستحیثه که صاحب آن طریقه سیم بندی ازین پیش هما نظر حق را  
سالک و بهمان مسلک تا یک فقره الایمان را با عراط مستقیم بنجید و در بغایت رجحید و عاقلان  
نهایت خندیدند که نت شکنی گاه و بسجذنی آتش از مذنب تو گوید و مسلمان گله دارد  
ایمان خورشیدی با این بی گمانی که آن فردا که این امر بدین نوع و با بعد من بدلا باطل و الاذالطه  
نوبت نیویح دین جدید و دینی رسیدن بران نیز در مردم داشتند و در سمیت یافتگان و مردان شایگان  
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عجب الفاد را بایشان در آویختند که ما و شما بجنف و سادات  
بعیت و توحیت آن حضرت امور را که ثواب دانسته میکردیم و شما هم در آن ابواب بر همان نجم  
نوشته پیدا کردیم و در آن تعلیم میکردید و درین سفر همه شرک کفر گردیده اند چه را و است و مولوی شایگان  
صاحب مردم که در آن زمان و اولو تیه شان بر جمله مستلذ آن و دودان مسلم و قبول کتاب  
اول و در تحلیله مذریع و بلا و ذریع می نمایند که فساد فی الدین و شیعی عصای المین جنی مستقیم و فساد اولیای

[illegible]



















علیک السلام  
 فلیست فی فطیلت کنت  
 فیهم و هو ابناؤک و است و اگر انشال  
 من کلین خلیای و نه نایه در کلام تا بعین  
 و غیر نم از سلف ما لیکن شیخ کرده اید  
 و فرست کرد و از آن است آنچه نقل کرد  
 ملا علی قاری در مرآت و ما نام شیخ  
 بیا علی بیت حسن و حسن  
 و فرست من فی الزمان امیر و بنیاد  
 من علم الخلد نام من من اعلی علی

FA

يا صاحب القلوب يا امام افنى اودع في  
 صفتك يا صاحب الدارين يا عيني العجب  
 ويا غيث الانام وهاوى السبل  
 ورمك برزقة وما احسن قولك  
 علي بن وفا حيت قال الابرار صاحب  
 الجليل يا مالك ما بقيت وانت  
 روحي مني ما خاب مني منك من  
 عياني يا رجعت فلا تترى اوصي  
 بفتحك عبد قرك يا حبيب  
 لونه القلبي

ایمان نموده است چنانکه گفته اند ان الفیض هکذا و عظمی راسه لی حاجیه وان البر هکذا و  
کشف راسه و القاضیه ابیان تائید احوال پس بیان شد که مسلمان در زمان چنین متوفی بود و از خبر  
بسته ظاهر که معبر بقدر است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیعیان اصحاب را باین دو طریق  
بود چون از بیت خلافت بحر نفی رسید طوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر برادر دند  
و در سکه انبیا خلافت و مجاز حکم و در استیفاء قصاص منعی النورین هر چند تقریر مطولی در شد  
مطلق تر گذشت و شبها بیشتر در میان آمد و از اسباب از صاحب یکس از اسی خود بگشت و ایضا  
بجای عیال بودی خود یاد و آن همه بدخلات و منازعات کوشش و کوشش که سابق از  
هر یکس مثل آن ظاهر شد که چه شجر غرات گردیده کتابش تسلیم طار و دو کتاب از ازاله اخفا من خلافت  
اخفا نوشته و اما ایستد باین خلافت من محل بیت الفیض و انما فقد اخبر احمد الی ان قال  
و اما باین استمال بر توجیه صحیح است که اکثر اعا دین شاید آنست قبل از زمان هجرت آنحضرت  
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث  
قرن حضرت عثمان بعد از آن اخلافا واقع شد و فنها ظاهر گردید انشی و ایضا فیه و الا نجه حدیثی  
اخلافته بالمدینه و الک بالثام اینجا دانسته شد که خلافت رفته و بجز خواهد بود و در خارج غیر خلافت  
نشد در مدینه تا صفت نمودند و ایضا فیه و اما بعین زمان فته پس در حدیث ابن مسعود قال و رسول صلی الله  
علیه و سلم ان دحی الا سلام تد و دحی غس و تظو سینه و دحی کوا فنبیل من قل هلاک و ان  
نفی اللهم دینه و یقی سبیل احقا مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در حدیث  
و تظو حضرت عثمان متقول شدند و ام جاد بر سر حوز و بار در زمان حضرت معاویه و جاد قاکیم  
و از آن تاریخ بعد بیست و سال دولت بنی امیه مثلانش شد انشی ایضا فیه باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
خیرت حال سلیه پیش از فته و شریه حال ایشان بعد فته بیان فرمودند و درین باب مستحق عقوبت  
بوده بسیار کی اگر فرمودند و دحی الا سلام بخ پس و ران رحی الاسلام عبارت است  
از وجود جاد و غلبه بنی بر ادیان کلمه و ایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و هلاک الظلمی است

این دعا و آیه را  
 با صاحبان کرامت و رسول الله و انست کل  
 امام بر سید علی مرتضیٰ و کافه محدثین  
 و صاحبین این کتاب و کاتبان این کتاب  
 و صاحبان این کتاب استغاثه و استغاثه  
 ملو است



است بر او از غنی بخت و غلبه داده  
بد از آنکه گفت هم که مثال کنش مبارک  
و این آن در وایت آن از او که در پیش  
و بایک مع مثال کنش مبارک  
مخاطب صاحب بایک میدان  
فلاح حقیقه و حلال حد و حد  
از آن که بایک از آنکه

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است

لعلم تفتدون ولكن منكم امت يدعون الى الجور يامرون بالمعروف وينهون  
 عن المنكر و اولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا و  
 اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات فا و ليك الحمد على اب  
 غفله يوم تنص وجوه و تسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم فلهم  
 بعد ايمانكم فذل و قول العذاب بما كنتم تكفرون و اما الذين ابضت وجوههم  
 ففرحهم الله هم فيها خالدون الا في فقر كوير فداي عروجل درين باب بيان  
 في مروه و حقيقت خلافت امام و حقيقت فتنه كه بعد ايام خلافت خاصه بطور آمده و رضاي حضرت  
 خود بان حالت و سخط حجاب خود از اين حالت ديگر ارشاد نمود و اينضا في قال الله تعالى  
 و القوا فتنة لا تصيب الذين ظلموا منكم خاصة و اعلموا ان الله شديد العقاب  
 منسرين در معنى اين فتنه اخلاف دارند الى ان قال جنى جسيم آنت كه اين فتنه خلافتست  
 و هي الفتنة التي يجرى كلج البحر چون سمين جنود و مجنده شوند و هر كچه براس طلب  
 خلافت برخيزد و افناي نفوس و تنب اموال و عليه كفار كه هميشه در انتهاز فرصت  
 ميدياشند و بطور رسد و اين فتنه شاخاكش كه هر مسلمان را رسد انهي و  
 اينضا في و عن علي ما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا حتى عهد  
 الى ان ابا بكر في الامر بعدك ثم عمر ثم عثمان ثم الى الله فلا يجتمع على الخلف بعينه  
 سر و اين حديث در رياض نقره و بعضي در عاينه موجود است بعضي مردم درين حديث اشكال  
 دارند كه اگر اين معنى معلوم حضرت مرتضى باشد توقف و سه و ربيعت ابى بكر صديق  
 است و توقف و سه و در امر عثمان تا تحكيم عبدالرحمن و هي نذار و و احتمال ان بيان  
 حديث بعد است و انچه پيش اين فقير مقرر شده بحث اين معنى است و لكن انچه  
 در معنى تخمير و وقت بود كه در اين تخمير نشد و بعد وقوع مثل تلقى اصح و اخ  
 است و بحث بعد است كه زعايت مستفيضه في هم بامر تقى زرسيده بشد و از مكرات

و لا يجوز ان لا يفتوا في غير ذلك  
 و تقم الفوائد من قال غياثه جنى  
 مع قولكم لا يخرج المؤمن من الايمان  
 الا بالحدود ما اختلف فيه و قولكم لا يخرج

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است  
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است











چندان زمانه نشسته صد هاکس گواه در برابران بنظر آنس گاه موجود انکاره تو ترات بیش از  
 خرمبیدت نیست و بعضی قابل بر جوع مولوی اسماعیل ازان مذہب چنانچه دہین ایام یک  
 رسالہ بنام تنبیہ الضالین و ہدایت الصالحین مطبوعہ مطبع سیدالارخبار دہلی مولفہ یکی ازین طائفہ  
 کہ سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یا دیکند غایت تکیہ و نہایت نظرین بر منکران تقلید  
 در آن نموده و سناقب ابوحنیفہ و محمد تقیہ ابی حنیفہ بحال نوشتہ و مہربانی و دستخط کما  
 عرب و ہند و ہم خلفای امیر المومنین نقل نمودہ در ان می نویسد مولوی کریم اللہ دہلوی نے کہا  
 کہ یہ لوگ اسماعیلی ہیں مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہیں وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یوں ہے کہ  
 انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہوں نے نوح پشاور میں بعد  
 مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و ہم در ان نوشتہ او ایک رسالہ تنویر العینین نام جو  
 بعضی آدمیوں نے انکی شہادت کی بعد انکا ذکر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی سب اسکے کہ انہوں  
 نے رفع یدین آخر عمر میں ترک کیا اس باب میں معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر  
 فرمایا العبرۃ انما اتیم واقع ہا کہ ان مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ ناما قولہ وہ ہرگز  
 ایسے نہ تھے خبر واحد و مقابلہ تواثر اعتبار ندارد و کما تیکہ بکوش خود از زبان شان شنیدہ اند  
 و گفتگو ہا خودہ اند چگونہ باور سازند باسی گوید بلکہ انہوں نے نوح پشاور میں بعد مباحثہ حنفیہ کے  
 رفع یدین چھوڑ دیا تھا اول کہ باقول اول مناسب تہ نہار و چہ او ان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسے  
 تھے و نہ مباحثہ با علما حنفیہ چہ را و پیدا و اگر رفع یدین نیکو و نہ ترک کردن چہ معنی دار و شامیا  
 نیکیوید کہ بعد مباحثہ مقرر تقلید و مقلد کلام امام گردیدند و از مذہب سابق ہجوہ کردند از ان تہری  
 نمود و تا تب شدہ بلکہ ہمیں نیکیوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چہیری  
 و رجوع از مذہب چہیری دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند غیر از رجوع از ان مذہب خصوصاً  
 و مسلک اصحاب تقیہ و دوسی الوجہ خود شاہ ولی اللہ دہلوی حصوصاً رفع یدین درجہ بالعم  
 نوشتہ اند و الذی یہ رفع احب الی من لا یرقع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر اند لا یعنی لا ان

باصلاحہ الاموال و اقامتہ و اصلاح  
 نایب صاحب حسن و نایب صاحب  
 و امام صاحب اسحاق با نایب  
 بن صاحب فادان و فادان  
 صاحب کردہ و صاحب گویا یکصد  
 صاحب کردہ از انجیل و دین  
 حضرت ابن عمر و حضرت  
 حضرت ابو موسیٰ و حضرت  
 ویکہ کہ دیاضی اللہ تعالیٰ عنہا  
 نمود در ان قضیہ و در نشر  
 شمس این کلام صحیح است و قتال  
 است کہ نزاع و قطع اسامع باشد  
 فقط اسامع کہ روایت دارند و سبیل  
 ادراک و علمت بتوان شد و روایت

کردنی و غیرہ از ان ہم کہ فرمود  
 حضرت علی اللہ اعلمہ ایمان ہم کہ فرمود  
 یسکون و برلے این خوابیدہ اند  
 صحیح نم فخر جابران و رسول اللہ  
 علی اللہ علیہ وسلم قال قد  
 کان منی رجال مشفقون علی  
 بن و یوفوا الذم من لیت مضجعا  
 علم فخر من لیت مضجعا  
 فاذ الذم من لیت مضجعا  
 صاحب کتب فخر من لیت مضجعا  
 علیہ و صلواتہ و سلامہ علیہ  
 عباسی علیہ و صلواتہ و سلامہ علیہ  
 علی اللہ علیہ و صلواتہ و سلامہ علیہ  
 و لکین فخر من لیت مضجعا  
 و لکین فخر من لیت مضجعا  
 و لکین فخر من لیت مضجعا

من لکن و مشهور است و این را در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند

این حدیث در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند

ان پیشتر علی گفته فتنه عوام بده و هو قوله علیه السلام بولا حدثنان قومک انخفت الکعبه قوله ای  
 لو کون کوجو باقی تو گوید پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جب گوید پرستون کو مرو و کذا الکعبه یعنی مرو  
 لر جو پڑتے ہی عزیزین ہمہ آورده او این خار پر ورده است اگر نیدانی و اعجاب و اگر دانسته سبکونی  
 و اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیلیه گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا بنو و این همه غوغا همان کار پر داز  
 شمار بماند و قوه تنویر العینین اگر رسیدانی صاف چراغ نیگونی که از آن او هست یا نه اگر نیدانی خبر اول  
 تحقیق نکردی و خود حیران و غمیان چراغ مقتدر است دیگران بنودی بشنود که تنویر العینین قبل از  
 سفر پشاور بزبان دراز خود شهور کرده گفتگو باوران افتاده تشکیک را در آن راه نیست و هم من  
 ز ترک کردن رفع بدین در آخر عمر از نجاست تقصیف تنویر العینین طهارت حاصل نیگردد  
 تا آنکه توبه از مضامین مسند چه اسفل و اشاعه توبه برک انیکه بواسطه اسفل بهادیه ضلالت افتاده  
 باشند ثابت نگردد و قول العرب بانحوایتم امنا و سلمنا مارا سخن در خانه کسی نیست اگر خانه مولوی اسماعیل  
 بر توبه از اسکا تعلید و توبین و تکفیه مجتهدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسده گردیده اند  
 همیشه مار و دشمن دل باشد و کلام در کلام ملام التیام است که حق است یا باطل فرقه چهارم از اعتقاد  
 غلطیه و بویابه بر کران و اعتقاد دارند باین نه بآن و در عمل و اظهار عقیدت موافق اهل سنت  
 و ملت و رتبه دین فریق برین طریق است که باین همه موافقت با اهل سنت معترف اند بجهت  
 ملت اسمعیلیه هم و این مخالف را محمول میکنند بر اختلاف است که معبر است بر حجت و این مخالطه  
 ز منی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بنی مستند و اختلاف رحمت و خفاق  
 مٹ خلمات حجت آنست که مسلوک است باین اند مجتهدین و علماء صاحبین ترجیح رواه در  
 مرویات و نقد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توپین دیگری گواراندار و حصر حق بجانب  
 نمود و قطع بعد از جانب دیگر نمیکند و بر کمالی کار بطن و احتمال می نماید و در حفظ امت و تعظیم  
 نه بر فیما بین دقیقه زجا بین فرزند داشت نمی شود و هر واحد همه راجع میداند و این همه در عملیات  
 نه رتبه است که حق در آن تعیین است و خلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه از آن قبل است بلکه در عقاید

که با آنکه از آن شرک شد و  
 بنویس و در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند

فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند  
 فی حدیثی که در حدیث روایت کرده اند

ان

در صفات و احوال عالم کبریا  
 در کمیت و نیا محبت  
 در وادان عالم جان نیست  
 و علی



دعای القیاس صحیح درین عالم جمیع  
 معانی و قوتها و تدوین است و درین عالم  
 بیچنان است و می تواند که کسی را بخیر  
 و از آن مادی و معنوی را داشته باشد  
 آنچه عالم جمیع را داشته باشد  
 و در آن عالم بیچنان است و درین عالم  
 معانی و قوتها و تدوین است و درین عالم  
 بیچنان است و می تواند که کسی را بخیر  
 و از آن مادی و معنوی را داشته باشد  
 آنچه عالم جمیع را داشته باشد

الصغيرة ايضا كافر وانه لا واسني بين الايمان والكفر ومعتنر في ذلك دلائل برای ابطال براهین  
 اول سنت آورده اند یکی از آن آیه که میوه و میوه من اکثر میوه باشد الا و هم مشرکون است که دلالت  
 می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق جمیع ما جا به الیجی صلی الله علیه و سلم  
 با شرک مجامع نمی شود چه توضیح هم از آن جمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست  
 صاحب موافق این دلیل معتزله نقل نموده جواب داد و شایع نوشته حاصله ان الايمان  
 في اللغة هو التصديق مطبقا وفي الشرع هو التصديق مقيدا بامر مخصوص هو جميع ما علمتم  
 كونه من الدين ضرورة والذكر في الآية محمول على معناه اللغوي واز استدلال باینکه کرم  
 و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون جواب داد المراد من لم يحكم بشئ ما انزل  
 الله اصلا والمراد بانزل الله هو التوراة بقرينة ما قبله نفیص بالیهود واز استدلال بحديث  
 من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر ومن مات ولم يحج فليمت ان شاء ربه ویداوان شایع  
 جواب داد الاحاد لا يعتد من الاجماع النعقد قبل حدوث المعنی لغین الغرض من جمیع دلیل  
 مخالفین آنکه وحدیث که اکثران بر آن سجده دارند نقل نموده از همه جواب داده است و آنکه  
 ترك كبره و منافق گویند و دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف و اذا حدث  
 كذب و اذا اتمى خان نقل نموده جواب داد و هو متروك الظاهر ان لا باید دانست که ایمان  
 حقیقی آنست که مرتب شود بر ادعای خود و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهر است  
 که منافق را هم شامل است در شرح موافق نوشته انما النزاع فيما بينه وبين الله تعالى  
 النزاع في الايمان الحقيقى الذى يترتب عليه الاحكام الآخروية ودرین مقام امریت واجب الاعدام  
 و ان عرق و در رکن و علمه و سبب و شرط و علامته که سبب عدم اطلاع بران در انواع شتایع  
 فتاده اند و در توضیح مسطور است الشئ المتعلق ان كان داخل في الآخر فهو ركن والا فان  
 كان موثرا فيه على ما ذكرنا في القياس فعلته والا فان كان موصلا اليه في الجملة فنسب والا  
 فان توقف عليه ووجه شرطه و الا فلا قل من ان بدل على وجه فعله متعلقا بالركن فمتسا

استدلالی را بر او رسانید که بگوید در این  
 مورد نیز بر احکام و احکام است  
 الحاکم و الله و درین مورد که خداوند  
 بخیرت و شاکر که قدرت از خود را نشان داد  
 و محسوس عاقل و معنی را نشان داد  
 که در قدرت و ادوات که با حق است و این  
 را شایع است و اصل قدرت تغییر تعالی

شاید خداوند متعالی که در این عالم  
 معاده و عذاب و ثواب و سزا و جزایات  
 اندازد این نشان کلامی و دلیل بر حق است  
 فی تمامه علی کل حال غایت این است که بعضی  
 منکرین بر این اسماء که قدرت از خود را  
 عین شایع و غایتی را در تمام معنی  
 عین شایع و غایتی را در تمام معنی  
 عین شایع و غایتی را در تمام معنی

در این عالم جمیع را داشته باشد  
 و در آن عالم بیچنان است و درین عالم  
 معانی و قوتها و تدوین است و درین عالم  
 بیچنان است و می تواند که کسی را بخیر  
 و از آن مادی و معنوی را داشته باشد  
 آنچه عالم جمیع را داشته باشد

[illegible]



این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

اعتقاد الذین هم المجتهدین بل من غیرهم ولا عبرة لغير الفقهاء و در اینجا باب المرتبة نوشته  
 الکفر بقعة است و شمس و کذبه صلحی شتی مما جاء به من الدین ضروره و الفاظه تعرف فی الفناء  
 بل افرزت باناییت مع انه لا یفتی بالتکفیر فی شئی منها الا ما اتفق علیه المشایخ حکامیة یعنی مثال  
 نه البحر الراجح فقد از دست نفسی ان لا فتی بشئی منها و هم در ان باب نوشته اعلم ان لا یفتی  
 بتکفیر مسلم اکمل حل کلامه علی محل حسن او کان فی کفره خلاف و لو کان ذلک بر دایة ضعیفة  
 کما حرره فی البحر و ادنی الاشهاد الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقه اکبر و ذیل محال احتمال  
 المعصية کما اذا ثبت کونها محتمية بدلالة قطعية می نویسد و الجمع بین قولهم لا یکفر احد  
 من اهل القبلة و قولهم یکفر من قال یخلو القرآن او استحالة الرویة اوسب الشیخین و لکنها  
 و اشال ذلک شکل کما قال شارح العقائد و کذا قال شارح المواضع ان جمهور المتکلمین و  
 اعتقاد علی انه لا یکفر احد من اهل القبلة و قد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب شیخین کفر و کذا انکار  
 امامت کفر و لا شک ان هذه المسئلة مقولة بین جمهور المسلمين فالجمع بین القولین  
 المذكورین مشکلی و وجه الاشکال عدم المطابقة بین المسائل الفرعية  
 و الدلائل الاصولية التي من جملة اتفاق المتکلمین علی عدم  
 تکفیر اهل القبلة المحمدية و یدفع الاشکال بان نفتل کتب الفتاوی  
 مع جملة قائمه و عدم اخبار دلائله لیس بحجة من ناقله اذ مدار  
 الاعتقاد فی امثال الدینیه علی الادلة القطعية علی ان  
 فی تکفیر مسلم قد یرتب مفاسد جلایة و خبیة فلا ینبذ قول  
 بعضهم ان ذکره بناء علی الامور المتبرکة و التخلیطة

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

و

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است  
 این کتاب در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است و در بیان حقایق و معانی است که در کتب دیگر نمانده است

MI

[illegible]



وہ جس نے اس آیت سے معلوم کر لیا اور اس کا اصرار کیا کہ اللہ صاحب ہے اور کسی خاص شخص کے لئے نہیں ہے یہ عبادتِ خداوندی کے خلاف ہے۔

عبد الله يدعوك كما دوايكونون  
 قول الحق لقومهم لما قام  
 ابن عباس روايت کرده قال  
 و مسلم در زنديج جامع اصول الخبر بالخيار  
 احيى البده قول الحق وفي  
 التي انهم استمع لغرض الحق و



[illegible]





يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله عليه وسلم الى يوم الدين  
 ذلك ان الله قد اخبر انكم ستكفرون به  
 فلو انكم كنتم تعلمون ان الله قد اخبر انكم ستكفرون به  
 فلو انكم كنتم تعلمون ان الله قد اخبر انكم ستكفرون به  
 فلو انكم كنتم تعلمون ان الله قد اخبر انكم ستكفرون به



تصريح باین کرده استمی قول مجاور بکر مشید به در مجاورت که منظر اعتدال است و رفع القدر  
 مذکور اختلاف العلماء فی کراهة المجاورة بمكة وعدمها فذكر بعض الشافعية ان المختار  
 استحبابها الا ان يغلب على ظنه الوقوع في الخطر وهذا قول ابي يوسف ومحمد وذهب  
 ابو حنيفة ومالك الى كراهتها وكان ابو حنيفة يقول انها ليس بدار حرجة ودر حرجه  
 عمیق مذکور و لهذا کان عمر رضی اللہ عنہ یدور علی الحاج بعد قضاء النساء بالدرة  
 ویقول یا اهل الیمین ینکم و یا اهل الشام شامکم و یا اهل العراق عراقکم و حسن  
 مجاورت مدینه منوره باحادیث صحیحہ و آثار صریحہ ثابت عن ابی ہریرۃ رضی اللہ  
 عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لاء المدینۃ وشدتها  
 احد من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیلة رواه مسلم و عن ابن عمر رضی اللہ  
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدينة  
 فایمت بها فانی اشفع لمن یموت بها و الا احد الترمذی قولہ و ان کے گرد  
 بیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم کو موجود  
 المدینہ حرام ما بین عیرالی ثور و من احدث فیہ حدثا او اوی محدثا فعلیہ  
 لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل سندہ صرف و لا عدل المستفق  
 علیہ ان ابراہیم حرم مکة و جعلها حراما و فی حرمت المدینہ حلما ما بین  
 ما زیہا ان لا یہراق فیہا دم و لا یحبل فیہا سلاح و لا یخبط فیہا شجر الا  
 العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث شتون و در تحریر  
 و تکریم و آداب و تعظیم مدینہ منورہ کے از اہل اسلام تا این دم دم نزود و در ترتیب  
 احکام مثل بزا و غیرہ البتہ اختلاف است بر دہدینی زیادہ ازین چہ ترا بدو کہ نجد بہ  
 می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ و در دورے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث و فقہ مذکور و فتح القدریہ نوشتہ

منہ من برقت و دیگر دستگیر شد و  
 ایندگان بمانند کہ مراد ازید و  
 و دیگر از اسیدین آسان خواہد بود  
 و در مارک نوشتہ ان بدعون من  
 و در مارک نوشتہ ان بدعون من  
 و در مارک نوشتہ ان بدعون من

بعد و لا یسمن العرب الا و لیسمن  
 و قبل کا تو یقولون فی انما  
 و قیبات اللہ و ان بدعون سا  
 بعد و لا یسمن العرب الا و لیسمن  
 و قبل کا تو یقولون فی انما  
 و قیبات اللہ و ان بدعون سا

خارجا عن الطاعة عامی یاعن  
 یلعون الم یلعون ای یلعون و ان  
 لایست و ان یلعون من الامم  
 الا انما ای ما یلعون من مدینہ  
 لقول تعالی و قال ربکم ادعوا  
 ای عبدونی و ان یلعون من مدینہ  
 ان الذین یستکبرون عباد  
 و قلم من دونه ای من جود  
 و قلم من دونه ای من جود  
 و قلم من دونه ای من جود

باسم الامانة و کما یقولون  
 لیسمن کالقیلة انی فی فلان  
 و قلم من دونه ای من جود  
 و قلم من دونه ای من جود  
 و قلم من دونه ای من جود

[illegible]

سبح اسم ربك عما يشاء  
 من الناس ثلاث مرات قال الله  
 اللهم ادخلها الجنة  
 من الناس ثلاث مرات قال الله  
 اللهم ادخلها الجنة  
 من الناس ثلاث مرات قال الله  
 اللهم ادخلها الجنة

من بعد هم خلف فلم لفظوا الفرق بين الاصنام وبين من هم على صورته  
 وظنوها مبعودات باعياتها ولذا لا ردا لله تعالى عليهم تارة بالتيه على  
 ان الحكم والملاحة لله خاصة وتارة ببيان انها لمجادات الهما رجل ميثون  
 بهما ام لهم ابد يطشون بهما ام لهم اعين يصرون بهما ام لهم اذان يسمعون  
 بهما وتفسير غیری نوشته و استغاثت با پیچیزیت که توهم استقلال آن چیز در و هم و فهم  
 هیچکس از مشرکین و موحیدین نگذرد و این قسم استغاثت بلا کراهت جائز است با پیچیز  
 است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جاگز قسم مثل استغاثت بار و روح فلک و  
 عنصریه یا روح سائر و امثال ذلک این نوع استغاثت عین شرک است و منافی  
 ملت خفی است انتهی مخصوصا در اضراط و تقریط استغاثت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و  
 اولیا را در پرده صور و تائیل و قبور و قعر بهما مبعود سازد و رزق و فرزند و نصرت  
 و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب  
 او تقالی واجب القبول گوید و آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسیکه  
 در دفع بلا دیگر از میخوانند و همچنین در تحصیل منافع دیگران رجوع مینمایند بالاستقلال  
 نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادی الهی را مثل بخشیدن فرزندان  
 و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بار و روح نمیشد  
 و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تائید اسمای الهی یا خواص مخلوقات  
 او میداند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحای بندگان او که هم از جناب و در محو  
 انجمل مطالب می کنند می فهمند و در اریان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر  
 اقسام سحر را از کلمات است محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و التیمه اصلاح نموده شرک  
 و کفر را از آن دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است  
 که هر که علویه را بآن تسخیر می کنند باستغاثت اسمای عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

سبح خست و از ستم آن در بعضی روایات  
 است و شفاعت حدیث نوشته اند  
 که مراد قول خست و از ستم آن در بعضی روایات  
 نیست در آن کجاست حق سبحان  
 و تقول حل من من علی لا تم و عباد  
 است که مراد خست و از ستم آن در بعضی روایات  
 پس روح کا در اگر و خست

و این نوع ادراک و علم و ستم  
 کلام ایضا از روی کرامت و ستم  
 و قدرت حق سبحان ثابت که در خود  
 است و بیگانه لازم نمیشود و در حق  
 آنست که علو افعال عباد و مخلوق  
 واجب تقالی اند و دین حکم ایضا  
 و اموات و انسان و ملک و جن  
 و غیره همه یکسان اند اگر که از خود  
 یا انسان زنده یا انسان مرده

و این نوع ادراک و علم و ستم  
 کلام ایضا از روی کرامت و ستم  
 و قدرت حق سبحان ثابت که در خود  
 است و بیگانه لازم نمیشود و در حق  
 آنست که علو افعال عباد و مخلوق  
 واجب تقالی اند و دین حکم ایضا  
 و اموات و انسان و ملک و جن  
 و غیره همه یکسان اند اگر که از خود  
 یا انسان زنده یا انسان مرده



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز سیگوید آری نذر شرعی قسه ازان گاه  
 میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر تحقیق محض برائے اولیاست حرامست و اگر  
 بصورت است نه بحقیقت هر یکی ازین سه وجه صلاح است الهی مراد من حاصل شود نذر  
 تو نیز از خدام انصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا  
 بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی انقدر طعام یا نقد رسانم  
 تا ثواب آن عائد بشما گردد یا گوید الهی سیرت فلان بزرگ اگر مشکل من گسان کنی  
 اینقدر مال برآی تو بدیم و ثواب آن نخواه آن بزرگوار سازم انتهی لمحض شاه بکنید  
 و تخفیه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان  
 می پرستند و امور بگویند را و ابسته بایشان میداند و فاتحه و درود و صدقات و  
 نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین مرسوم  
 است انتهی باجماع افعالیکه در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این  
 افعال را برآی خود و در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاموده اما با ثبات چه رسد  
 و نیز را که ذکر نموده و بران شواحد آورده سراسر تقیید و تفسیر است که ذکر خیر و دیگر  
 و تخلص نیز و دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه تفسیری ذکر نموده پیش مخالف  
 جمهور تر است بعد از مطلب محض بگاید بنده بیان سرائیها پیر و از نذر تفسیر هر فصل  
 که به نسبت آن حکم شرک نموده است بطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدد از آن  
 اعراض نموده شد تا ما آنچه مذکور شد بکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان بپای توان بود  
 و باید دانست که کلام فایزین بکلام مراد افعالی بوده است که بودن آن معصیت  
 بر لایح شرعی ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن  
 سلیطانی افعالی را که سن و استنباط آن از دلائل شرعی ثابت و شارع امری افغانی بود

در عالم فرموده و من افضل من  
 الیوم القیام و بعد از این  
 غافلون لا یحاجون لاجل  
 بد عیون حدون الله من  
 بیتیله عینی الاضام لاجل  
 عابد یمالی شی یسلو و  
 الیوم القیام یعنی ایدام  
 دامت الدنیا و بعد از این  
 غافلون لا یحاجون لاجل  
 که از غفلت و عدم علم انعام که  
 مشهود است آیه است اثبات عدم

علم و ادراک انبیا بر ادوار و  
 در جهان غلام نموده حکم شرک  
 بر سران ادراک ادوار و انبیا و  
 مستندین ادراک ادوار و انبیا و  
 اولیا استند ادوار و انبیا و  
 انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و  
 علم و ادراک انبیا بر ادوار و  
 در جهان غلام نموده حکم شرک  
 بر سران ادراک ادوار و انبیا و  
 مستندین ادراک ادوار و انبیا و  
 اولیا استند ادوار و انبیا و  
 انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و

نموده و بعد از این  
 غافلون لا یحاجون لاجل  
 بد عیون حدون الله من  
 بیتیله عینی الاضام لاجل  
 عابد یمالی شی یسلو و  
 الیوم القیام یعنی ایدام  
 دامت الدنیا و بعد از این  
 غافلون لا یحاجون لاجل  
 که از غفلت و عدم علم انعام که  
 مشهود است آیه است اثبات عدم

شہیدین محبوبان حق سبحانہ و تعالیٰ  
 لا تلتفتن ان اللہ تعالیٰ لا یلتفت  
 لا تلتفتن ان اللہ تعالیٰ لا یلتفت  
 لا تلتفتن ان اللہ تعالیٰ لا یلتفت

ہم کفر و شرک قرار دادند حالانکہ ہم کہ تنبیہ بر اصول مخالفہ ہائی کل کتاب مذکورہ و ہم  
 بیان ش ایکہ شرک با چہار قسم شہودہ اول اشراک فی العلم یعنی اللہ کا علم اور کو ثابت  
 کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات  
 سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہو جائے  
 دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا ساتھ صرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہو خواہ  
 یوں سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے  
 اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ  
 یعنی اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسی کی پر خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے  
 لائق ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کر نیے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس  
 تعظیم کے برکت سے مشکلیں کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتھا شرک فی  
 العادات یعنی اپنی عادت کے کاموں میں جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے  
 بہین است خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات بہین مطالب آیات و احادیث برخلاف مراد  
 سوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است  
 ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و قمتصار مینائیم بر نقل کلام اکابر ادبایدانست کہ  
 شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات  
 نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان سخن فیکون میشو و یا علم ذاتی غیبہ از  
 اکتساب بچو اس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفا کے مریض الیت  
 کروں شخصے و ناخوشی بودن از و نا سبب آن کہ است تگدست یا بیمار یا شقی گردد  
 و یا رحمت فرستادن بر شخصے نام سبب آن رحمت فراخ نعمت و صمیم بان و سعید باشد  
 و این مشرکان و خلق جو اہر و تدبیر امور عظام بچیک را شرک سید استند و چون  
 خداے تعالیٰ برائے کارے ابراہم فرماید بچیک را قدرت مخالفت نبات نسکرتند

ولعلنا المصنف قد علم ان  
 انما علمنا باحوال العالم الغیبی  
 افوی قلبا و اقل ضمنا و لعلنا  
 قال علی کرمہ اللہ وجہہ والہ  
 ما قلعت باب خبیث فہو عجیب  
 و لکن نقولہ رانقہ و زللہ ان  
 علیا کرمہ اللہ وجہہ والہ

والحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام علی سیدنا محمد  
 وعلیٰ آلہ الطیبین الطہارین  
 الطہرین الطہرین الطہرین  
 الطہرین الطہرین الطہرین





[illegible]



فصل فی اثبات ربوبیت  
 و اثبات نبوت  
 و اثبات معاد  
 و اثبات جنت و جهنم  
 و اثبات عذاب النار  
 و اثبات عذاب القبر  
 و اثبات عذاب الخصال  
 و اثبات عذاب القبر  
 و اثبات عذاب الخصال

چو جائی ایچہر ائمہ و خدایان باز بر اعتقاد مبتدیانے ہم گفتا می کنند بکند در ہر چیز انہا برابر  
 خدای کنند حتی کہ حیثیت ہم یعنی دوست میدارند انہا را کتب اللہ مانند دوستی کہ باندہ  
 باید داشت زیرا کہ اول تعالی را بالذات و بالا محالہ دوست باید داشت و ہر چیز  
 دوست یا بیکم و محبوب است مثل انبیاء و اولیاء و علی بابا بر اینکه بکر وہ اول تعالی  
 و سبیل حاجت روا کی این کس شدہ الی آخر ماقال و برخی از ایشان ارواح ہر وہ  
 و ملائکہ موکلہ بر مخلوقات یا ارواح انبیاء و اولیاء و عباد و ربابین و اجبار و علمارا  
 بے ملاحظہ علاقہ بندگی خدا و محبوبیت او بالا استقلال در محبت برابر خدا میسازند  
 و الذین آمنو یعنی و کسانیکہ ایمان آوردہ اند اگر چہ بعضی ازین چیز ہر برای  
 خدا و بیکم خدا محبوب میدارند و واسطہ حصول نعمت اومی فہند و بندہ مطیع  
 او میدارند لکن نہ اینقدر کہ برابر خدا سازند بکہ ایشان اشد جلال اللہ یعنی  
 بسیار سخت تر و حکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیز ہا را کہ خدا را بالا محالہ  
 دوست میدارند و این چیز ہا را بقدر بطور محبت بحت البیہ در انہا باندازہ حکم  
 او قہا لے دوست بگیرند الی آخر ماقال و نیز ہر خیر و کمال را مخصوص بذات  
 الہی و فایض از جناب او فہند و وسایط را اول سبب میدارند و اگر سبب میدارند  
 بکر وہ او میدارند انتہی از انجہ فعل کردیم ثابت شد کہ نیست شرک فی العلم کثر ثابت  
 کردن علم ذاتی بر اسے غیر خدا پس باطل شد کفر خثیۃ اسمعیلیہ خواہ یون سمجھے  
 کہ یہ بات اودن کو اپنی ذات سے ہے خواہ اللہ کے دینے سے و نیز ثابت  
 شد کہ نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد سلسلہ اسمعیلیہ خواہ  
 یون سمجھے کہ ان کا مون کی طاقت اودن کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ  
 نے اودن کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے وہم ثابت گردید  
 کہ از افعال حتی کہ از سجدہ ہر اخیر خدا ہم شرک لازم نہیں دے انکہ غیر را مبعود

اد اجزاء الشرط و جواب  
 سوال مقدس کان سائل  
 سال عن تبعم عبادۃ الاولیاء  
 وجعل من الظالمین لانہ  
 لا ظلم اعظم من الظلم لانہ  
 العالم ولا تریع لا تعبد  
 من دون اللہ ما لا یغفلک  
 ان اطعته ولا یغفلک

اد اس الظالمین الضعیف العبادۃ  
 لا یغفلک عن غیر موضعها و فی الجلالین  
 ولا تریع لا تعبد من دون  
 اللہ ما لا یغفلک ان جبرئیل  
 و فی الوسیط فلا تریع من دون

عند الله قال ان تدعوني  
عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
عند الله قال ان تدعوني  
عند الله قال ان تدعوني  
عند الله قال ان تدعوني

باب البكرين  
باب البكرين  
باب البكرين  
باب البكرين  
باب البكرين

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواهد بود آنچه که یہ آپ ہی اس تعلیم کے لائق  
ہیں یا یوں سمجھئے کہ انکی تعلیم سے اللہ خوش ہو جائے ولما كان حال حكم العبادۃ  
فما بال ما قال في العادة و ہر گاہ از کلام این بزرگوار ان نقل مدعا بتصریح  
نمودیم پس اگر جائے ذکر قیود و نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن بحسبیت چہ ترک قید  
آنجا محمول است باین تصریحات و این فائدہ را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راہ  
راست بخبر نشوند ہر چند آنچه مذکور شد کافی و وافی است برائے رو مخترعات  
اسمعیلیات فاما اگر کسی سیندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویتہ الایمان  
اقامت و لا اکل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این  
حال نمودہ آید بشنودید و در فصل ثانی کہ برائے رد و شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر  
کردہ و در ان فصل آید کریمہ و عندہ مفتح الغیب لا یعلمہا الا ہوا یتروم قل  
لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا اللہ و ما یشعرون اکیان  
یبعثون آیہ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعة المرآہ تجارم و من اضل  
من یدعو من دون اللہ من لا یتجیب لہ الی یوم القیمۃ و ہم عن  
دعائہم غافلون آیہ یتیم قل لا اسئلك لنفسی نفعاً ولا ضراً الا ما  
شاء اللہ بمجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ و من اضل الی آخر را درین  
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین تو بسبب بعدہ  
اصنام است و تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای بلغ فی  
الضلال من بعد الاضلال و ہی حماد لا قدرۃ لہا علی استجابہ دعائہم  
و بچنانہ در تفسیر سابق مانڈ چہاں آیہ کریمہ حاصل مہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصہ خدا  
است و در ان کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ از آیات  
مذکورہ هیچ علاوہ نذر و بالجمہل حاصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا یتعالی

نزدیک دریا کہ پیکار سے تو کی  
کو آمدہ کیسے حکایت کر حال کا نہ  
ہی سے بیچید یا کہ اس وقت  
ہم جگہ حاضر و ناظر ہا اور یہ  
کلام دوسرے فیما بین بن سو

ہر شکل کیونست ہی جبکہ بجا  
ہر شکل کیونست ہی جبکہ بجا  
ہر شکل کیونست ہی جبکہ بجا  
ہر شکل کیونست ہی جبکہ بجا  
ہر شکل کیونست ہی جبکہ بجا

دوسری کہ ہمارا جبکہ ہی  
دوسری کہ ہمارا جبکہ ہی  
دوسری کہ ہمارا جبکہ ہی  
دوسری کہ ہمارا جبکہ ہی  
دوسری کہ ہمارا جبکہ ہی

و عادت این مشرقه است که یک لفظ از جای گرفته بود و آن یومنون بعض  
الکتاب و یکفرون بعض از معانی اغراض نموده و تفسیر آن لفظ هم محالفت  
سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه و رایها نمی گذارند از ایشان  
باید پرسید که لایظهر علی غیبه احدا الا من ارقتی من رسول هم آیه قرآنی  
است یا نه اگرست این استثنای مذکور استثنای مجوز است و درستی شود و اضحیاء که ایمان  
بجمع کتاب متضمن تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبدالعزیز در تفسیر  
عزیزی نوشته غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و باطنیه غایب  
باشد نه حاضر تا بشا بده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن  
نیز در عقل و فکر دنیا پیدا تا بیدار باشد و استدلالات در یافته شود و این غیب مختلف  
می باشد پیش کورما در زوایا عالم الوان غیب است و عالم اصوات و لغات  
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتگان عالم کسب و تنگی  
غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه  
نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام  
کونی و شرعی باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات  
او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص و تعالی شان مانند فلا  
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و بچکس را بوجهی  
که رفع تعلیس استنباه و خطاب کلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه  
اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب حقان گفت  
الی آخر اقال صاحب کشف بنابر مذکور اعتبار خود در مرتب این آیه نوشته  
و فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان كانوا اولیاء  
مرتقین فلیسوا برسل الا لکن باوجود ادعای دانشمندی این حرف

و عادت این مشرقه است که یک لفظ از بابی گرفته بود و اسے یوسون بعض  
 الکتاب و یکفرون بعض از ابعاد اغراض نموده در تفسیر آن لفظ هم حرف الف  
 سواد عظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه در اینها می گفتند از ایشان  
 باید پرسید که لایظهر علی غیبه احدا الا من ارتقی من رسول هم آیه قرآنی  
 است یا نه اگر است این استثناء بذهب اسمعیدیه چگونه درست شود و اضحیاء که ایمان  
 یجمع کتاب متقنی تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبدالعزیز در تفسیر  
 عزیز می نوشته غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و بالذات غایب  
 باشد نه حاضر تا بشا بده و وجدان دریافت شود و سبب و علامات آن  
 نیز در عقل و فکر زیاده تا بیدار بماند و استدلالات دریافت شود و این غیب مختلف  
 می باشد پیش کور ما در عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات  
 و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتگان المگر سنگی و سنگی  
 غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لبت این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه  
 نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام  
 کونیه و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات  
 او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانده نامند فلا  
 یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و بحکیم را بوجهی  
 که رفع تلبیس استتباء و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه  
 اصلا نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب آن گفت  
 الی آخر اقال صاحب کشف نابره بذهب اعتراض خود در تحت این آیه نوشته  
 و فی هذا البطل الکرامات لان الذین یضاف الیهم و ان کانوا اولیاء  
 مرتقین فلیسوا برسل الا لکن باوجود اعاسه دانشمندی این حرف

است و اصل این است که هرگاه بخواهد  
 نظرش معمول براس الزام شود  
 بالاسلام معنی آن مذکور است که بکار  
 لا تقرأ واده ولفظ لا تقرأ  
 شد و فضاحت را از دست برون  
 حق تر از آن است که بگوید  
 رو دنا بدار و دنا بدار  
 بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم

از بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بود چه بکس رفع تعلیس و  
 اشتباه و بکل در آن حاصل باشد از غیر رسولان میکنند نفی اطلاع بر غیب مطلقا  
 چه جائی آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و تفسیر گذشته که اظهار شخص بر غیب  
 چیزه دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزه دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید  
 و اولیاء اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و  
 واقع است از و هم در انتقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که صراحتا حفظ قید  
 اصالة است یعنی بالا صالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیاء اطلاع  
 بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فی بعضی از قدما و تفسیرین  
 اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را  
 سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر  
 لوح محفوظ طبقه مطالعة آن لوح و نقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبر  
 را بوده باشد بگو از اخبار صحیح اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و ایشان  
 رسول نیستند و دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه  
 است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود و گویم مطالعة نقوش لوح  
 باشد یا به مطالعة زیر که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین است و قیوم  
 در آن کتاب میشود و دیدن نقوش و این معنی اولیاء را نیز حاصل میگردد  
 پس دیدن و ندیدن برابر است پیغمبر آنکه اطلاع بر لوح محفوظ مطالعه و دیدن  
 نقوش هم از بعضی او یار الله تبارک و تعالی منقول است پس اختصاص مصرح صحیح  
 نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته الغیب مبادی و لواحق فساد به لا یطلع  
 علیه ملائک مقرب لابنی مرسل و اما الواحق فهو ما اظهر الله تعالی  
 علی بعض احواله لوحه علمه و خرج ذلك عن الغیب المطلق و صار غیباً

بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم

بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بطلان این مبادی انزال  
 است از قرآن صاحب کتاب  
 و در ظاهر که دیدیم پس در دیگر  
 بنامه قریب پریشان که پیش  
 بر فاسد است تمام نود و افشا  
 آن که در فخری مذکور قال  
 المخلص منج ای وادد  
 علی حرج بن عظیم قال انی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

۶۱

باری را پیش آن حضرت علی السلام  
یعنی شمع آوردن جناب  
لفظ استشق بسبب آن است  
و سلم بر او ای عارف پیدا  
و سلم بر این سلامت  
که ما سزاوارت تو نیست  
و ایامت که در سینه  
و ایامت که در سینه  
و ایامت که در سینه



کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 در بیان است و این قسم الهی  
 بر کسب گوشتنا  
 یافت داد و بطاعت  
 نفعه را بر مستحق  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام و غیره  
 از این روایت  
 که در این کتاب  
 آمده است

عن ابن عمر بن العاص قال قال الله تعالى يا جبريل اذهب الى محمد فقل له  
 انا سترضيك في امتك ولا تسوءك وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم لا تسأل الناس مسلما را آني او رأي من رأي اخرجه  
 الترمذي عن ابى سعيد الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة اخرجه  
 الترمذي عن جابر لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة اخرجه مسلم  
 وابوداؤد والترمذي وحديث عشرة مبشر مشهورست الغرض اگرستقصاء  
 این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتاب مرتب گردد و خواجه در شرح شفا نوشته  
 و اما ما ورد الله صلى الله عليه وسلم علم علم الاولين والاخرين فلعله  
 كان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبريل له حاله كعدم افادة اوله عايشا  
 واضح گردید باز بر سراسل سخن میردم که شرک فی العلم موافق تصدیق کبرار او نیست مگر  
 ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچه دعوی تعظیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده  
 آیات علم غیب نقل کرده بتلویل لا طایل بر داخه و حاشش نیز معلوم گردیده که غیب  
 انما فی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است و اظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع  
 پس آنچه گفته که بکار نرسانه کی راه سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ او کو ایسا سمجھا کہ دور  
 نزدیک سے برابر سن لیستم سخن است محض غلط و محض بیخبر یعنی شنیدن از  
 دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از این چنین فہمیدن شرک است  
 حال آنکہ شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا منافی ندارد چه او تعالی را با ہم  
 اشیا و اکنہ نسبت واحدہ است و تفسیر کرده اند جمہور کہ مراد از قرب کہ واقع  
 است ہم قرب مکانی نیست و در تحفہ اثنا عشریہ نوشتہ عقیدہ بست و یکم بندہ را  
 اتصال مکانی و قرب جسمانی با حضرت حق تصور نیست فریکہ در اینجا تصور است  
 بر رجب و منہ لت و رضا مندی و خوشنودی است و بسبب این است مذہب اہل

رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم من اقبل اليه  
 فقل له  
 اقبل اليه  
 و اعطى  
 منته و منح  
 ابو داؤد و  
 الترمذي  
 قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم الا اخبر  
 الناس بالناس بيل نعم قال  
 النبي صلى الله عليه و آله  
 و آله و سلم من اقبل  
 اليه فقل له  
 اقبل اليه  
 و اعطى  
 منته و منح  
 ابو داؤد و  
 الترمذي  
 قال قال رسول الله صلى

الله تعالى الخ و عن ابى جبر  
 عليه وسلم من حج  
 فلم يرفث ولم يفت  
 رجع

سیدم و در تامل مستحق علی بن رضی الله عنه  
 ایشان این کلمات از حدیث آمده است که در  
 در انقیاب از فتاویٰ مشهور است  
 صاحب رساله نوشته که این حدیث  
 است که این لفظ صرف بطریق  
 عادت بطوریکه سلام و تهنیت  
 قال الله له من قال کت

عن ابن عباس من قال کت  
 خلف رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم یوما فقال یا غلام  
 احفظ الله يحفظک تجبک  
 بجاهک واذا سئلت  
 فاسئل الله واذا استغثت  
 فاستعن بالله الحامد

سست انهی پس غیر تصور را خاص نمیدان که عقل نیست و در یافت نمودن ارواح  
 کالمان از برنج بخودی ثابت شاه عبدالعزیز و تفسیر مقام علین نوشته که روح  
 را قریب بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح  
 بصری است که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتوان دید انهی و چند  
 عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود  
 است صلوا علی فان صلواتکم تبلغه حیث کنتم کله حیث کنتم افاده بان معنی  
 میکند که بتعلیل شرک قرار داده اند و مر قاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی  
 و ذلك ان النفوس الذکوة القدسیة اذا تجردت عن العلائق البدنیة  
 عرجت و انصلت بالملاء الاعلی و لم یبق لها حجاب فتری الكل کالمشاهد  
 بنفسها او باخبار الملک فیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلك و نیز آنچه  
 در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلك اصاب کل عبد صالح فی السموات  
 و الارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خوابد گردید نفوذ بالله من هذه  
 الوسوس الحاصل باقتدا و ادراک و استماع ارواح مد عالم برزخ کلام اخبار را  
 از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با یکجا و دسمع و اعلام خدا عزوجل در  
 شرک لازم نیاید علم غیب خاص خدا همچنان و در فصل سیوم که در در شرک فی التصرف  
 وضع نموده ذکر کرد در آن فصل آیه کریمه قل من بید ملکوت کل شیء و هو یحیر  
 و لا یجاءر علیه الخ و آیه کریمه قل لا املک لکم ضرر و لا رشدا الخ و آیه کریمه  
 و یعبدون من دون الله مالا یملک لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون  
 الله مالا ینفعک و لا یضرک الخ و آیه کریمه قل ادعوا للذین نزلت من ربکم من  
 دون الله لا یملکون مثقال ذر من الخ ازین آیات مکرر است هیچ نوع ثابت  
 نمیشود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرد و بکار برد و گفته خواه یون هیچ

من شککة تک باب التوکل  
 کیا که افضل کیا که ترندی نه ذکر  
 که بنیان این شیعه پیغمبر است که گفته  
 سوزن ما را است از کس یاد کن  
 اندک و کوه و در کوه یاد کن  
 بید تو و کس کویت و در کوه یاد کن  
 تو که تو و کس کویت و در کوه یاد کن

اقل این صحن را که مقصود از  
 اینها که در باب و علایق آن  
 کلام طلالی لا طلال جاکم عادت  
 و در خطاب و دعا و توسل  
 و استمداد از اینها و ادب  
 کرام عمل نموده حلاله و غیره

وہو القہم الذین لا یستقون  
 واما العوام ففی حق من الله  
 ان البیاء ینقل المباحات ومن من الله  
 بالادعاء کانت من جملة الخواص  
 له فی الاولیاء و من جملة الخواص  
 ان الصدیقین من السلف الاخری  
 علیہما السلام لہما فیہما من قول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 علمائہ یقینہ و صیروا و

کر ان کا سون کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس  
 کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل  
 کردیم کہ محمد و رصرت بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارت بغائدہ  
 است بعد از ان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن  
 باللہ و خود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب النکل و الصبر میں لکھا ہے آرد و حدیث  
 باب توکل و باب شرک عجیب کار بست و تخصیص سوال و استعانت و حدیث بابیا  
 و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم کبک و اذ شبعه من  
 اتباع قلبہ الشب کلھا لہ بیان اللہ بای و اذ اھلکھ و من توکل علی اللہ کفاه  
 الشعب ابن جرأتے است بالآثر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و نہ  
 شرک است یا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجۃ کلھا حتی  
 یسالہ علیا و حتی یسال شیخ نعالہ اذا انقطع بالجھت عن سچ علاقہ ندارد حدیث چہارم  
 لما نزلت و انذر عشیرتک الاقربین دعا البنی صلی اللہ علیہ وسلم قوا بتہ  
 نعمہ فھن فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من الناس فانی لا املک لکم  
 من اللہ شیئا و لا اغنی عن اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک  
 من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا و ریان  
 ایچہ حدیث عجیب بر آستے نمود کہ فانی لا املک لکم من اللہ شیئا و لا اغنی عنک  
 من اللہ شیئا را ترجمہ نمود و میں نہیں کام آئیگا تمہارے اللہ کے یہاں کی عدم  
 مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامد ان آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار موں نیست و تفسیر عزیزی وایت  
 موردہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذل من اشفع من امتی اھل  
 بیتی ثم یوھا شفع ثم لا قرب فلا قرب من فریش و در صحیح بخاری و صحیح

۶۳  
 لما اتاه رجل من بنی نضیر  
 من الذھب قال لا املک  
 غیر لا فھن و حبث لوصا بہ  
 عقر و قال فیہ ما دل الخ  
 و تفسیر بخاری و تفسیر  
 کہ را انا شہاد علیہ السلام  
 و ہذا حدیثی یوسف ما لودہ  
 بالعباد سببا و استقامت  
 و انکانت محمودۃ فی الجملۃ  
 لکنہا لا یلیق بمنعک النبیا

الخ و سوال و استقامت کر از  
 سبب ان سبب انست بکد امور  
 شایع است عن بعضی من کتب

وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِهِ كَثِيرًا لَوْ تَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُتَعَدِّلٌ فِي الْحِسَابِ

است و تحقیق این است که استقامت  
ظهور یک مستحان را مطلقاً ع

مسئله دوم در بعضی امور مجرب نیست  
شکر باشد حال آنکه ما ب

خواه از قریب خواه از دور

عینی خواه از غیر خواه از دوردست

خواهد در امور دنیا خواه از اموات

نشین علی الاطلاق واقع نشده

پس سوال و استقامت باشد

مطلق سوال و استقامت باشد

اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجین ارباب متفرقون خیرا لله الوا  
 القهرا لا آیه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده املائات نیست کما  
 بنا سابقا حدیث اول من سران فی مثل لذر الرجال قیاما فلیتنبوا مقعدا  
 من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق  
 قبائل من امتی الشرکین و حتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من  
 ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا مذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعز  
 الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی یقطر  
 الیات تسار دوس حول ذی الخلیفة این همه احادیث را با دعاوی غیر عدا  
 هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی  
 از آن از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجای دیگر موجود  
 خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را عذر قرار داده انواع مغالطات را کار بند  
 کرده و شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی  
 المرأة والدار والفرس قول التفسیر الصحیح الذی یوجبہ مورد الحدیث  
 ان هنالك سببا خفيا غالبا لیکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلاً  
 مخارق غیر مبارک و یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان  
 یریح نفسه بتزویجها وانکاحات جمیلة و ذات مال و بهم و در آن کتاب  
 است اما الرقی فقیمتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال و اثر و القوا  
 الملیة لا تدفعها ماله لکن فیہ شرک لا سببا اذا کان من القرآن او  
 السنن او مما یشبهها من التفرعات الی الله والعین حق و حقیقتها آثار  
 الی نفس المعاین و صدمة تحصل من الیها صمها بالمعین و کذا نظریة  
 الجن و کل حدیث فیہ نهي عن الرقی والتایم و التولة فمحمول علی ما فیہ

ایسا خواہاں از موات خواہ از زنده  
غنیہ خواہ در امور غنیہ و محضوں  
بہت بچھرت مذکورہ و مملکت علی بلاد  
و ہر جا کہ در قرآن و حدیث میں

۶۶

حضور واقع گردیده و این استغاثات  
مقتودست و استغاثات ظاهره  
یعنی استغاثات الظاهره و استغاثات  
و کائنات بنا بر یکدیگر استغاثت  
نظا بر عون و استغاثت طلبت  
نظا بر عون و استغاثت طلبت  
نظا بر عون و استغاثت طلبت

[illegible]





من ان يذوق عن سعد بن قائل قال  
 اني اكرم ما بين لابتي للدينه  
 من ان يذوق عن سعد بن قائل قال  
 اني اكرم ما بين لابتي للدينه

لما شئ من حال الكهان اجبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكو الامم قد  
 قضى في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون  
 معهما ما ترون كذبة يعني ان الامم اذا اقرروا في الملام الاعلى يتوشح سمار شحنا  
 على الملائكة السافلة التي استعدت للامم فرموا بها اخذ منهم بعض اذكاء  
 الجن فذلقوا الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشك ان  
 النهم ليس معتدا على علمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك  
 والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس وهم الكبر من  
 نعمها ما الاثواء والنجوم فلا يعبدان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع  
 انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا نفى الحقيقة القبة وانما توارثا لسلف  
 الصالح ترك الاشتغال به وذر المشتغلين وعدم القول بتلك التائير  
 لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبدنيات الاولى كاختلاف  
 الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر نحو ذلك ومنها ما يدل عليه  
 الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل على حرارة الزئبقيل وبرودة  
 الكافور ولا يعبدان يكون تائيرها على وجهين وجبر يشبه الطبايع فكما  
 ان لكل نوع طبائع مخصوصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بما  
 يتسمت في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبائع و  
 خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل طهرت  
 قوته في الارض الان تعلم ان المراتمة انما اخضت بعادات النساء واخذت  
 بشئ يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اخضت بالحرارة والجمورة  
 ونحوهم المعنى في مزاجه فلا تشكر ان يكون حلول قوى الزهرة والمزج بالحر  
 انما في هذه الطبايع الخفية وثانيها وجه يشبه قوة روحانية مركبة

ان يقطع عننا ما او يقطع  
 ابي سعيد عن الامام مسلم عن  
 النبي عليه وسلم قال ان اباي  
 من مكة يجعلها حراما واني  
 حرمت المدينة للمدينين وعن

اني اكرم ما بين لابتي للدينه  
 عليه وسلم طلع له احاطة  
 هذا اجل عينا رجبه راني  
 ان ابن هبيرة حرم مكة راني  
 احرم ما بين لابتي للدينه  
 واختلاف في زمانه فادب

من ان يذوق عن سعد بن قائل قال  
 اني اكرم ما بين لابتي للدينه  
 من ان يذوق عن سعد بن قائل قال  
 اني اكرم ما بين لابتي للدينه

[illegible]

على خير خلق سيدنا رسول الله محمد  
 صلى الله عليه وآله الطاهرين وآلهم  
 الطيبين وأولياءهم أجمعين بسلام  
 على المسلمين والمسلمين  
 وعلى رؤسائهم وأئمتهم  
 وأخوتهم وبناتهم  
 وأبنائهم وأحفادهم  
 وأهل بيته الطيبين  
 الطاهرين وألهم  
 أجمعين بسلام

شبه ارق

در مابقی ذکر یافت شایع است  
که امثال باز و دستاره و کلمه هم  
سین و تین از ابرام و جبرئیل  
دل اعتقاد و نیت و اراده خاص منی

بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است

بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است

و مثله قوله لا تقولوا اسما لله و شئت اولاً ثم منه التسوية في حق كل حاله كذا لك و يقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذي علم فيه النبي صلى الله عليه وسلم ما منه كيف خطبة الحاختر انتمى لخصا خود و در همان تنویر الایمان و در حدیث اسید هوانند نوشته که لفظ سید و معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود هر چه خواهد کند با معنی سوا خدا تعالی دیگر ریاسید گفتن روایت دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگر از گفتن درست است و با معنی پیغمبر علی باشد علیه و سلم ریاسید عالم گفتن و دانستن ضرورت انتهی مخصوص بر چند این قاعده خاص بر آنکه تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام سبادهای نام در اینجا رخ برکنده چه هرگاه مقرر شد که تجدد و اراده معنی از معانی حکم بتبدل میشود پس بچشم سبب این قاعده مخصوص شد بسید و در عبد جباری نگردیده و حکم قطعی بشد که نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلقاً شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش برآمده بین آن که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعضی الظن انتم و اور معنی هم نیست اگر بگویند که لفظ عبد در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرم و عبد الدینار و عبد الصناد و عبادیت موجود است بحد از همین بیان او اکثر موقوفات او باطل میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابل اصول خود بیانی بجهت از داده اند شیخ محمد عابد اسدی انصاری که از عمده علماء حریم بود و از مجددین هم هر که زمان محبت آن مرحوم یافته سعادت تلمذ و اجازت او نموده اند و از جمله ساخته و رامه مسائل بر سائل شیخ مرحوم انتحالی هم میکنند ساله دارد خاصیت این سعد استسان نموده است این تعبیر را حاصل اطلاق الفاظ شرک

بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است  
بسیار است که در ادوات حضرت امیر است

شرک در شیخ شریک گر و انبیا  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

الهی در جلوه گرفته صید و لبا به جاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق من ازلی  
 دیوانه داران سپید توقع منفعت و استفاده کمالی از دوست بجاذبه میکند و دیده  
 می آیند و بر استانه او سجده می کنند و مشتاق لعل از جمال او بند این مرتبه از ان  
 مراتب است که هیچکس را از بشر نداده اند مگر لطیف این محبوب به قبول برخی از اذکیا  
 امت را شمر از ان محبوبیت نصیب شده و سجد و غلایق و محبوب و لبا گشته اند مثل  
 حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرای انبیا الله تعالی  
 از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در  
 شفا و مواهب باید دید که تبحر و تقطیل موجود از انقدر روف و رحیم و مومن و مبین و عزیز و  
 حق و حمید و عظیم و شکور و غنی و ثور و امثال آن و سوا اسمای که الله تعالی آنحضرت را مسلم  
 سسی فرموده است انصاف آن حضرت بدیگر اسامی در حدیث صحیح وارد است مثل اول  
 و آخر و ظاهر و باطن و غیره حالا بیان میکنم سر قلیط و داده افزاء و تقریط سا که باعث  
 گردیده برین بیان سرائینها و آن خطاست در معنی لفظ آکر و شرک باید دانست که  
 لفظ آکر یعنی معبود است و غالب عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بعضی موجه و جواب  
 لذات و در تفسیر کبیر در سورة فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل  
 ثم غلب استعماله فی عرف الشیخ علی المعبود بحق کذا فی مائده المسائل و تفسیر روحانی نوشته  
 الاله اسم لذات المعبود معنویان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذا لک لایوسف  
 به نقد غلبه علی المعبود بالحق و هم تفسیر روحانی از امام رازی نقل نموده حیث قال  
 الاله هو المعبود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد  
 لغیره و شرک در شرع عبارتست از شرک یک گر دانیدن غیر خدا را عباد و الوهیه خواه  
 در الوهیه یعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیه یعنی وجوب وجود  
 مثل مجوس و صاحب مائده سماعی که تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

شرک در شیخ شریک گر و انبیا  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

شرک در شیخ شریک گر و انبیا  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت

شرک در شیخ شریک گر و انبیا  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت  
 عبادت است از جانب خداوند و عبادت



مذنیان زکری اور ان کو ایسا کہ خداوند تعالیٰ نے  
 اور ساری نعمتیں اور ان کو ایسا کہ خداوند تعالیٰ نے  
 بتا جو کوئی کسی بھی چیز کو خداوند تعالیٰ کے مقابلے میں  
 کہے کہ اس کو اللہ کا بندہ اور مخلوق  
 کی طاقت ثابت نہیں کی جاتی اور  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں

غیر مغفور کہ سراسر آن محد و قرار دادہ اند نہ خود تقریری نمودند کہ چیست و نه عند  
 التصریح بیان کردند صرف همین قدر ظاهر ساختند کہ این شرک سو اقسام اربعه یعنی  
 شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادات است کہ این  
 اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلوه و باشد هستند کہ آن شرک مقابل توحید  
 و تمییز یا نیست مولوی اسطیقل و مولوی عبدالحی در همین بحث از مولوی باد علی  
 مائیکپوری نقل میفرماید مولانا بکر العلوم قدس سره طرم و مجموع شده بودند و شرک کان عرب  
 اصنام خود را یعنی معبود و اعتقاد می کردند و همین بود و شرک شان و مکر توحید بودند  
 یعنی یک بودن الا اعتقاد نداشتند و از کلمه طیب لا اله الا الله سخت بر می می نمودند  
 و گفتند اجعل الالهة العباد احدا انت هذا الشیء عجاب و انطلق الملاء منهم  
 ان امشوا و اصبر و اعلى الصلح ان هذا البشیء یزاد اگر اصنام خود را الاعتقاد  
 میکردند انکار از کلمه طیب و استعجاب از ان چه منته دارد و از شنیدن آیه کریمه  
 و الحكمه و احد تعجب بر میگردند و تفسیر عزیزی هم نوشته ابن الجوزی و ابن  
 المنذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل  
 شد کاثران مکہ این را شنیده خیل تعجب کردند و گفتند که کیف یسمع الناس  
 اله و احد و ان محمدا یقول الحكمه و احد فلیاتنا بایة ان کان من الصادقین  
 و کلام شاه ولی الله نقل نمودیم در ان نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن سنگهارا  
 بذاتها خود معبود و انگاشتند و هم در مناظره قرآن نوشته این جواب بسوق است  
 برای قومیکه اصنام را معبود و ذاتی انکار نداشتند الغرض از بودن مشرکین عرب  
 معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن آن لایم همین کلام و دستن نشان بتان را  
 برابر خدا و الوهیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پرانند  
 این و ما بیان کو چک ابدالان شرکان همه را بر طبق نشان گذارسته در وادی

مذنیان زکری اور ان کو ایسا کہ خداوند تعالیٰ نے  
 اور ساری نعمتیں اور ان کو ایسا کہ خداوند تعالیٰ نے  
 بتا جو کوئی کسی بھی چیز کو خداوند تعالیٰ کے مقابلے میں  
 کہے کہ اس کو اللہ کا بندہ اور مخلوق  
 کی طاقت ثابت نہیں کی جاتی اور  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں  
 بنوہ بھیجے جسے اور اس کے مقابلے میں

و انچه نوشتند مگر بتان را الاعتقاد  
 میکردند و خود را الوهیت یعنی معبود  
 که سراسر ما شرک بران است نشان  
 میباشند و همین بود و شرک شان  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را

و انچه نوشتند مگر بتان را الاعتقاد  
 میکردند و خود را الوهیت یعنی معبود  
 که سراسر ما شرک بران است نشان  
 میباشند و همین بود و شرک شان  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را  
 و سبب قبول توحید و توحید را

سودای خدا کار بسیار زیاده کار  
انگشت من دلی ولا نصیب  
اینها و مالک من دون  
و نمایند و حل مشکل نماید  
را سودا خدا بدین کار استوار  
منی چون اقله  
وزیر

و دعاء المقتربین بن الناس  
فقطوا ذلک نصفا منهم  
کنصفا للبولک قبا سالف  
علی انشاء حدیث ثانی  
کردن ترجمه مقدمه باب یکم  
شود و هو هذی که بر خیزد  
است که بدار وجود و عدم  
خیزد بدان کن است و دفع  
و عوارض که در وجود و عدم  
از خیزد و عدم

هذا الشيء عجيب واظن ان  
الامامة العباد واحد ان  
العرش عما يصطرون اجعل  
لقد تاضعا ان الله رب  
لو كان فيها آفة الا الله  
الجنة من الارض حزين  
ان كنتم ما عني ام  
الله قلها نواب  
الله





استیاد کردن متواتر از این قریب  
که در آن زمان می آمدم و او را می بینید  
کسی که گاه نام غنی یا پادشاهی بر

لا يجوز فتح فيها الخبز وما  
 الاذنمة الثلاثة المشهود  
 حاصله ان ما سئل به بعد  
 فتح في الدين واقتضاه  
 لا يشك ان ما قولوا ابتداء

لا يجوز فتح فيها الخبز وما  
 الاذنمة الثلاثة المشهود  
 حاصله ان ما سئل به بعد  
 فتح في الدين واقتضاه  
 لا يشك ان ما قولوا ابتداء

لا يجوز فتح فيها الخبز وما  
 الاذنمة الثلاثة المشهود  
 حاصله ان ما سئل به بعد  
 فتح في الدين واقتضاه  
 لا يشك ان ما قولوا ابتداء

لا يجوز فتح فيها الخبز وما  
 الاذنمة الثلاثة المشهود  
 حاصله ان ما سئل به بعد  
 فتح في الدين واقتضاه  
 لا يشك ان ما قولوا ابتداء

مراد مبيح از روشن آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در شرک فی العلم  
 و همچنین از جمله افعال خدای عزوجل تصرف را در شرک قرار داد و سواسته آنچه در  
 روان مذکور شد یک نکته دریا قتی است که انچه مباحث قرآن مجید و شرک است  
 و در یکی هم این لفظ وارد گردیده که تمام فصل متعلق آن به بینید بچا هم این لفظ در  
 آیات و احادیث ذکر کرده امش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک کجایی  
 و همچنین در همین باقیمان بر افعال عبادت و افعال عبادت ما شرک بخدا  
 و موبکاتر می و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که بحال کثیره کار خواهد آمد  
 و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب دارد و گردیده یعنی آن افعال  
 را از بندگان خاص بر خود طلب فرموده است کردن آن افعال بر دیگر  
 با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایت الامر  
 ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و  
 افعال خاص اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان حکم الله که اختصاص  
 حکم سجدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حکم گویند و دیگر را  
 گویند از خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر نیاست و مثل ایات نستعین  
 خصوصیت استغاثه باشد تعالی از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص  
 از من طلب بر رو کنید و از دیگر بکنید که خصوصیت طلب منع از غیر نیاست انتهی  
 ترجمه مقدمه تحقیقه دوم گویند بر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت  
 را آنچه حادث شده باشد بعد از زمان تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمان  
 صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تخرید زمانی است و قبح  
 و در اعتبار میکنند یعنی هر چه بعد ازین از من حادث شده همه بدعت حرام  
 و کفر است نیک باشد بد بعضی ملا حده ظاهر بر این راه رفته اند علامه مصری گویند

لا يجوز فتح فيها الخبز وما  
 الاذنمة الثلاثة المشهود  
 حاصله ان ما سئل به بعد  
 فتح في الدين واقتضاه  
 لا يشك ان ما قولوا ابتداء



لا يخرج من جنس غيره بعض  
 مع اقتراف كبيرة والصوم  
 والذين يفتنون في الصلاة  
 او يفيدوا الجحيم حرام  
 دون الوضوء ولا يكلمهم  
 المشرك فيه في خواص الصلاة  
 للعلماء والزيادة على

في اجمع والاصح المعتبر  
 فان الخلف في هذه الامور  
 خارج بخلافه لا من  
 فانه يظلم الكذبة المحرم  
 الميسر وليس له الخلف بل لا خلاف  
 فلا يصح عليه وجها

الصائمين والحاج قبل التكاليف  
 اما ما لا ينافي ذلك بان  
 شهد له شئ من ادلة التمسك  
 شهد له فليس يرد على  
 او قواعد فليس يرد على  
 فاعلم بل صفة بول عنه  
 وذلك كبناء الوطواط فانما

السبيل وسائر انواع الب  
 التمسك به في المسائل  
 على ما في المتن من  
 على البس والتفوق والمعارف  
 في جميع العلوم انما نفعه  
 فنونها وتقتب من قواعد  
 بالتمتع ببيان حكمه

وللبدع الكروحة امثلة كزخرفة المساجد وتزيين المصاحف وللبدعة  
 المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنهما التوسع في  
 اللذائذ من الماكل والمشارب والملابس الساكن ولبس الطيالمسة  
 وتوسيع الاكامر وقد يختلف في ذلك فيجعلها العلماء من البدع الكروحة  
 ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم فمابعد ذلك كالاستعاذة في الصلاة والبسملة هذا اخر  
 كلامه وروى البيهقي باسناد في مناقب الشافعي قال المحدثات  
 من الامور من بان احدهما ما احدث مسايخالف كتابا او سنة او  
 اثر او اجماع فمذهبه البدعة الضالمة والثاني ما احدث من التحجير  
 لا خلاف فيه لواحد وهذا بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال  
 عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني  
 انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا اخر كلام  
 الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح المبين شرح  
 الاربعين للإمام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث اى انشاء واختر من قبل نفسه  
 في امرنا اى شائنا الذي نحن عليه وهو ما شرع الله ورسوله صلعم  
 واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية ديناو المراد الحكم هذا ما ليس منه  
 مسايخافه ولا يشهد له شئ من قواعد وادلة العامة فهو رد اى  
 مردود على قاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاة  
 لما ذكره من مقتضىه بالكلية كذا في التقيام وعدم الاستظلال من ثم بطل ما عليه وسلم  
 لذاته من احوال البشيرة او كونه عبادة كان او عقدا فلا نقل له اطلاقا على الاصح من خلافه

الحسنة تنفذ على نذرها وهي  
 ما وافق شيئا مما لم يرد  
 من فعله بخلاف ما  
 من فعله بخلاف ما  
 من فعله بخلاف ما

وتفسير القرآن والسنة والعلوم على الاسانيد والمتون وتبج كلام  
 العرب نثره واظمه وتدون كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني  
 والبيان والاوران فذلك كله وما شاكله معلوم وحسنه ظاهر فاثبتته يعلين  
 على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنته رسول الله صلعم فيكون ما مور  
 به وكفر بجمع الاصول والفروع وما يحتاج ان اليه من الحساب وغيره من العلوم  
 الالهية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدون فيها ولقننيف  
 الكتب ومزيد ايضا مما وتبينها وغير ذلك مما سجد ومستهواه الى  
 الدين بواسطة ابوسايط فان مقبول من فاعلم مثاب عليه ممدوح و  
 من بشراستجار كثير من الصحابة رضكمما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت  
 في جمع القرآن فان عمر اشار بذكره على ابي بكر خوفا من ان يراس القرآن بموت  
 الصحابة لما كثرت فيه من القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة  
 ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانما غدير  
 خابج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف  
 تفعل شيئا لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله اني الحق  
 ولم يزل يراجع حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع  
 لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد  
 ان فعله ليا الى وقال عمر نعمت البدعة هي اى لانها وان حدثت ليس فيها  
 رد لما معنى بل موافقت له لانه صلى الله عليه وسلم علل التراجع بشيئة لا اقرا  
 ونزال ذلك بوفاة صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما حدثت وخالف  
 كتابا او سنة او اجماعا او اثر اخو البدعة الضالة وما احدثت من التحير  
 ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

واطعنا الزينة والسرى  
 فان ذلك مع ما فيه من  
 الاحسان الى الفقراء مشه  
 بحسنة صلى الله عليه وسلم  
 واحكامه وجلالته في قلب  
 فاعل ذلك وتكامله على  
 ما من به من اجاد بهوله

٨١

الذي اسلمه رحمة للعالمين  
 وان الباع الصلة وهي ما  
 خالف شيئا من ذلك صريحا  
 او التماسا قد ينشئ الى ما  
 يوجب التحريم فان تقرر كراهة  
 امر او الى ما يبين انه طاعة  
 وقرينة الى ان ما تقرر كراهة

مؤنة مع عدم امس به  
 ومنه على ذلك لانه  
 من المصالح العامة وهي  
 لاخذ خالدا للواء في غزوة  
 الله صلى الله عليه وسلم  
 علم ومن ثم رسول  
 حكماوا او تاملوا غيره  
 ليس عليه امس به  
 مسلم من عمل منكم علما



من من الصلوات اما في زمانها  
فقال بعض ائمتنا لا يجوز  
تقليد غير الائمة الاربعية  
الامام الشافعي والامام  
مالك والامام احمد رضي الله عنهم  
والامام ابو حنيفة رضي الله عنه  
لان هؤلاء قد عرفت قواعد  
مذاهبيهم وادخلوها باجواز  
احكامها ونقل ان لا يوجد  
هم وجزر وها في عا فرعا  
كلما حكمنا نقل ان لا يوجد  
حكم الا وهو منصوص  
لهم اجمالا او تفصيلا  
غيرهم فان من اهلهم لم  
يزروا ولم يذكروا ذلك  
ولا يعرفون لها قواعد يخرج  
احكامها عليها فاما يجوز

لا تتوقف على امر بها خصوصا وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل  
خاص او عام لانه عليه امر الشارع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه  
وسلم بل لا على صلواته ركعتين كلما تضاء مع انه لم يأخذ به عنه صلى  
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بطلاق الصلوة وقال في شرح  
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي  
يقضي الفساد لان المنهي عنه مخرج محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم  
للفساد وقال في شرح حديث ابى حنيفة العرابض رضى وعظماى رسول الله صلى  
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله  
كما انها موعظة مودع فاصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة  
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير  
والفرض والافضل لا يصح ولايته وتطيرة من بنى لله مسجدا ولو كمنحصر  
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة  
تخل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حيثما ايتى  
لا هوون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من  
اثارة الفتنة التي لاداء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب  
ذلك بقوله وانه من يعيش منك فيسيرى اختلاف كثيرا فعليكم بسنتي  
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فمى عثمان فعلى  
حسن رضى الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء عن بعضهم اولى  
بالاتباع من بقية الصحابة اذ وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم  
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه  
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريظة

تقليدهم فيما حفظ عنهم  
لان قد يكون منسوبا  
بشرايى وكما هو الى  
بشرى طريقتى قواعدهم  
فهمها فمعهما من قواعدهم  
فقلت انتم تعلموا ما حفظ  
عنهم من قبل او شى  
عنهم من قبل او شى  
فلم يجزى العلم  
ما يجرى بالنواحي والامر فان  
وتحذ ثبات الامور فان  
سكان تختار على غير ما  
سابق ومنه بابي  
من غير مثال سابق  
من غير مثال سابق  
من غير مثال سابق

٨٢

فليس يجزى العلم  
ما يجرى بالنواحي والامر فان  
وتحذ ثبات الامور فان  
سكان تختار على غير ما  
سابق ومنه بابي  
من غير مثال سابق  
من غير مثال سابق  
من غير مثال سابق





الله وسواه مخالف للشرع  
 وقد جعله أصلاً من أجل ما  
 ربي عليه من أدعيته  
 ونسبته من أصل من أدعيته  
 فلهذا لا يخضع في الدين هو  
 الباطل غير الضال ولا على هذا  
 الدعوى وما يتبعه من علمه

صدر بذلك من علمه ما  
 لا يخبرون به بعد ما  
 من إثبات هذا البتة  
 طالبونا بإبطال هذا النسخ  
 والبينة وأن كان للمدعي  
 وقد انقضت الدعوى  
 لكن المقصود

للدخول لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى  
 الله عليه وسلم في بعض الأحوال كحارس واداء من رضى الله عنه ولكن اذا لم  
 يثبت فيه نفي عام فلا نرى فيه ما ساقى البلاد التي جرت به العادة فيها  
 باكرام الدخول بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب  
 به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب لاصطلاح عليها  
 جماعة فلا بأس بمساعدتهم عليها بل الا حسن المساعدة الا في ما ورد  
 فيه نفي لا يقبل التأويل عقيدة سعيهم فعل مباح بله حسن وسائر امور خير  
 از ما درست ولما زمت وتحقق زاننى وما كانى حرام وكفر ميكرو ودين دعا  
 برىانات گوناگون وزيادات بوقلمون جلوه نمايش سيدى كه در رساميات  
 از الهه شبهات نموده ايم در اینجا مختصر ايجز ذكر ميكند وجميع سلم از عايشه  
 صدقيه زمره رويت احب الاعمال الى الله ادومحاذان قل ودر صحيح بخارى از  
 سرور مروتى است ايجز الاعمال احب الى الله قالت الدائره هم ودر صحيح  
 از عبد الله بن عمرو بن العاص رويت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يا عبد الله لا تكن مثل فلان ان كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر  
 صحيح سلم از عمر بن مروت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام  
 عن حزن به او شئ من فقر أو ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانها قد مره  
 من الليل ودر حسن حسين نوشته وينبغى من كان له ورد في وقت من ليل  
 او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه وياقن به اذا امكنه  
 ولا يعمل له ليقاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب لمعه ودر وقول رئيس  
 نجدي الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكفى بل  
 الفعل المندوب الحسن ايضا شدة نوشته ذلك بفتان وكذب وافتراء على

فاني بالحق الصريح  
 فنقول فيما ذكرنا من عبارات  
 الائمة العاديه بن عبارات  
 في جوار خلاف الدعوى  
 وابطال المدعى ففما استدرك  
 اليهود قوم يوم عاشوراء فان  
 وخضعت للصوم وفعلوا  
 الله صلعم منهم وميد

ان نفس التقييد ليس  
 بل التقييد ليس  
 الاصل وروى كان  
 التقييد سببا لا  
 لا سيما وهو تقييد  
 تعظيما لهذا اليوم



والحدیث فی سنن ابی داؤد  
 ومنها ان یلبس الصلابة  
 ان لا یغلب الصلابة الاخر  
 الطهر والقصة فی تعین  
 النودی ومنها ان یلبس  
 الذی یوجب الذی یسیر  
 حتمه کان من فعل المشرکین  
 لعلوا یغلبوا بعد رفع  
 البعث ای کون الذی یجب  
 دخول الحسن ای کون الذی یجب

الله عليه وآله رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم كما هو  
 بعض الجماعة في استحسان  
 والذات بعين وبيع الناجين  
 ولم يحل من نفس التفتيد  
 بالزمان مع انه تقيد

في صحيح مسلم عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المدينة فوجدوا  
 اليهود يصومون صوم عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي  
 اطعم الله فيه موسى عليه السلام وبنى اسرائيل على فرعون فحضر فحضر  
 تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نحن اولي موسى منكم فامر بصومه  
 وعن ابن موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشوراء ويتخذون عيدا  
 ويلبسون ثيابهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 فاصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 بالالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوة ركعتين بعد  
 كل وضوء مع انه لم يأخذ به عنه صلعم فضايل استنباطا من الامس  
 بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسؤال  
 عن تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واجازة  
 صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح  
 مسلم عن ابى قتادة قال قال النودي في شرحه وفي الحديث دليل على  
 ان الزمان ايضا يشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة  
 تعيد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم  
 بان كونه خصصا ببعض الاحوال وفراط في اكثرها لا يخرج ذلك عن  
 كونهما شروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة تنفق على جوارز فعلها  
 والاستجاب بهما رجاء الثواب لمن حنت فيه فيها ومنها انفاقهم على  
 تملح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والروى  
 من تكلم فيه وما هو الا شاخذ نذرو ومنها نذر رجل على عهد رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم الخربواتة وقوله صلعم اوف بنذرك

المشركين ومن حكمهم كراهة  
 فلتعريض الامانة وغيرها  
 لا لنفس التعيد فقط  
 بل ان ما قال التاج العبد  
 من ان الفعل المباح بتعيد  
 الزمان والمكان بل الفعل المندم

اصل ما كثر في سنن ابى داؤد  
 ايضا انه سئل عن رجل  
 في الدين سئل عن رجل  
 فاجاب انما هو الاشارة  
 ونحو ذلك في جواب  
 العام في جواب  
 اجابا وادست باعثة في جواب



[illegible]

من ذهب للعزلة تركي ان  
والا فافضل بالحسن في العز  
يوصف عند من البعد لا  
من الاحكام اعاد ان كتب  
اسهل بغيره في غاية علو

[illegible]

بجواب الشامع بالغلبة فيها الغرض  
 صريح ودر شرح و عدم ترك بابا  
 اهل الجاهلية يكون  
 انزل كتابه و احل عليه  
 و عدم عدمه فاما احل فهو  
 ملال و ما هم فوضوهم  
 و ما كنت فوضوهم  
 علي الرضا و تركه في  
 اين حديث نوشته از نجاشي  
 ميشود و اسناد صحيح  
 است و در آخر يكويچي  
 بهر شدة است

آن اباحة اصليه شرعية است و نيست و ران استلاف كس از مستمدين اصولين اهل  
 سنت قال صاحب المسلم الاباحه حكم شرعي لانه خطاب الشرع بالتحريم و الاباحه  
 الاصليه نوع من لان كل ماعد مرفيه المذكر الشرعي للحرج في فعله و تركه  
 فذلك مذكر شرعي بحكم الشرع بالتحريم فمعي لا يكون الا بعد الشرع خلافا  
 لبعض المعتزلة و قال مولانا بخرالعلوم في شرحه اي عدم المذكر الشرعي لهما مذكر  
 شرعي لحكم الشرع بالتحريم و الاباحه الاصليه لا تكون الا في موضع عدم المذكر  
 الشرعي للحرج في الفعل و التراك بل بحكم مخصوصه اصلا فالاباحه الاصليه فيها  
 حكم بالتحريم فمعي لا تكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة فانهم يقولون بالاباحه  
 و غيرها من الاحكام قبل الشرع و شرع مختصر الاصول نوشته الاباحه حكم شرعي  
 خلافا لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج في فعله و تركه و ذلك  
 ثابت قبل الشرع و بعده و نحن نتكوان ذلك اباحه شرعية بل الاباحه خطاب  
 الشامع بذلك فافترقا و راجان و حاشيه ان نوشته قوله خلافا لبعض  
 المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التي لا يدرى العقل اشتغالها  
 على المصلحة و المفسدة و خلوها عنهما مباحه قبل الشرع بالاباحه الاصليه  
 لانه تعالى خلق العبد و ما يتقعر به فالحكمة تقتضي اباحه له دفعا لاجت و  
 حاصل النزاع يرجع الى ان الاباحه في لسان الشرع هل هو عدم الحرج في  
 فعله و تركه او حكم الله به بذلك و التحقيق ان ما لا يدرى العقل اشتغالها  
 على المصلحة و المفسدة و خلوها عنهم و لم يتعاق به الحساب الكاشف عن حال  
 صريحا مباح بالانفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحه في  
 عرف الشرع بمعنى عدم الحرج في فعله و تركه و هذا كذلك و عند الجمهور  
 ان كلما عدم المذكر الشرعي للحرج في فعله و تركه فذلك مذكر شرعي

الشماره و يا يست زياده بر كتاب  
 وليكن ان عباس خواند كتاب را  
 و نحو است را از جهت كثر  
 آن يافزون و است از قضا و حادان  
 آيه آن بود كه بيايد كه في غيرت  
 و بوي و حادان في غيرت  
 و بيايد في غيرت  
 قال رسول الله صلى الله عليه  
 و سلم ان الله فرفق فراخي  
 فلا تصنعوها و حرم حرامها  
 فلا تمسوها و سلت من بينا  
 فلا تغتوا عنها و لا على قادي  
 كنه و نوشته دل على ان  
 الاصل في الاشياء و الاباحه  
 و در تفسيره را كه تحت آية  
 في الاجل ايضا و حرم الاجل

فصول البديع الشمس  
ان الترتيب عليه اما لا غير  
لا يصح عليه اما لا غير  
مقدور واما الاثر لو كان  
مطلوب بالترتيب عليه انما  
فيكون كل مكلف مثاب  
باعتبار عدم فعل النيات  
التي لا تحصى ولا فاضل  
والمطلوب الفاعل كما كان  
او غير انتهى وصرح الاصل بان  
بان الترتيب في

ايضا ليس بعض عدم الفعل  
 لازم ليس اخلاقت الفلاني  
 العبد كما في الحديث وعبد يرب  
 الرباد به الكف وهو ان تترك  
 النفس اليه قادرا على فعله  
 فيكف نفسه خوفا من ربه

۴۰  
استحقاق کلام المصربی و بحث  
تلفظ بنیاد و آنچه متعلق این  
تقاسم است در رد اسجاقیات  
مستغلا ذکر کرده ایم و آنچه  
در باب ترکی ذکر نموده از جمعی  
در باب اشتباه و نظائر هم ظاهر است  
در جواب سئوال

[illegible]

می نویسد و ضمیمه به علی ان التحدید انما یتثبت بوحی الله و نشر عدل و بهیوض النفس  
 و کتب فقه که ازین حکم بالا مال اند و شرح و قایه و شرح قول مائتین مالم یسجدت  
 لیس بنجس می نویسد احکام بحر منہ المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله و هی الحلی و  
 یلزم منہا الطهارة و در بدایه و در فصل عدا و نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنایم  
 فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل و در جواب سوال جمیل و ششم نوشته  
 امریکه منقول ازا ان حضرت صلعم و صحابه رض نباش غیر مشروع است چنانچه صاحب  
 بدایه چند جا عدم نقل را از آن حضرت صلعم و صحابه رض نباش دلیل گرفته است منها فی کتاب  
 الصلوة فی فصل الاوقات التي تکره فیها الصلوة قال یکبر ان یتنفل بعد طلوع الفجر  
 بالکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیه ما مع حرصه علی الصلوة  
 و منها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام  
 لم یفعل مع حرصه علی الصلوة و دعای صاحب مائة مسائل ازین روایات علقه  
 ندارد و چه عدم نقل چیزه دیگر و نقل عدم چیزه دیگر یعنی در خاصه بدایه می نویسد  
 هذا مبني علی معرفة الحديث الذي فيه عدم زيادة النبي عليه السلام علی  
 رکعتی الفجر لانا قال الاكمل ان الترتیب مع حرصه علیه السلام علی احرام  
 فقیلتها لتقل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح مائة السائل تفصیل ذکر کرده ایم  
 من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ما خذ این عقیده و کلام ظاهریه است مصری و شرح  
 سند و ربمکت تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از ضعیفه و ثانیه نوشته  
 اما انکار الملاحدة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة كما یجب فی الفعل  
 مطلقا یجب فی الترتیب ایضا فمن بادری علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة  
 فمن جعلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسهم صرحوا بخلافه فی

[illegible]

فيكون الحاضر عندنا الا باحترام صاحب التوحيد و ان بحث ينوبه الاصل في  
 الاشياء الا باحترام ما هو كونه ثابت و امرهم في تحصيله و ارشاده ولى الله و حجت بالغه  
 نوشته ما ترى من البنى صلى الله عليه وسلم على اثنين احد هما ما سبيله سبيل نبي  
 المرسل منه قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و اتانها  
 ما ليس من باب تبليغ الرسالة فلهذا صلى الله عليه وسلم انه لا ينزل في المكيه من نيكه فلهذا  
 في غير مكة بشي من رأي فانما انابش و قوله صلعم في قصه تاثير الحق اني انما ظننت  
 ظنا و لا تولخذ و اني بالظن ولكن اذا حدثتكم عن الله شيئا فخذوا به فاني  
 لم اكذب على الله فنه الطي منه باب قوله صلى الله عليه وسلم عليكم بالادهر  
 الا فرح و مستنده التجرية و منه ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل العادة  
 دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذكره كما كان يذ كر قومه  
 كحديثه اذ خرج و منه ما قصد به مصلحة جزئية يوشذ و ليس من الامور الدائمة  
 لجميع الامة و منه حكمه و قضاء خاص انيت لمخص عبارة حجت بالغه و هم و ان  
 كتاب نوشته من اسباب التحريف التعمق و حقيقة ان يامر المشايخ بامر و ينهى  
 عن شي فليسمع من امته فيفهم حسب ما يليق بذهنه فيعدى الحكم الى ما  
 يشاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الى اجزاء الشيء  
 و مظانه و دواعيه و كلها اشتبه عليه الامر لتعارض الروايات الترم لا شد  
 و يجعله واجبا و يحمل كل ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على العبادة و الحق  
 ان فعل اشياء على العادة فيلزم ان الامر و النهي اشتد لاهذا الامور فيجهد  
 بان الله تعالى امر بكذا و نهي عن كذا الى آخره ما قال و كثر رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم عن فساد هذه المقالة و بين انه تحريف عقيدة و تحميم شبه مطلقا  
 متازم ساو اءت و برين عقيدة فسر و كثر و بار و تحميم خروج نود و اند و



و غنم و عقیقه و موم عاشورا  
 و قرآن و تقسیم شهر حرام  
 و تقسیم بی و قلاب و دیگر قیاد  
 و تقسیم بی که در کفار و خوف  
 و صدق و دادن در اوقات و انوار  
 و همیاد آشن و میافیهان  
 و سکاfran که رسول بنود

الی نبی من احوالهم انتهی و هذا کله فی المتشبه بهم فی السیرة و اما المتشبه  
 بهم فی الذی واللباس فلیس مع ذلک هم القوم لایشقی بهم جلیسم و  
 عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفته باسناد حسن انتهی لای علی قاری  
 و شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة المنکدة  
 فی شعارهم لایمنیون عن کل بدعة و لو كانت مباحة سواء کان من  
 الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة فالمدح علی الشعل  
 سکفی و خزان الاسرار نوشته ان التشبه بهم لایکون فی کل شیء بل فی  
 المذموم و فیما یقصد بد التشبه کما فی الهمی و تفسیر عزیزی و زویل آیه کریمه  
 ان الصفا و المروة من شعائر الله مسطور است صفاء و مرده را از شعائر الله  
 بودن محض برکت میبر حضرت با جوامع اصل گشته که معیت خامه حضرت حبیب و علا  
 و میان بین دو کوه باشند و در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود  
 و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جابلان مکه اساف و ناله را بر آنها بناده و پرستش  
 سیکر و نذر شعائر الله بودن مغرول و ساقط گشته و اگر یهود و نصاری پرستند  
 طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تقطیم میکنید و طواف آن مکانات  
 می نمائید و مشابیت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع  
 فتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پر و انگنید و نگنید نه شعوید زیرا که معاط  
 با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تقطیم بتان و حج و عمره  
 بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیر یعنی و هر که  
 بقصد طاعت بجا آورد کاره نیک را فان الله شاکر عظیم یعنی بقیه حق خدا  
 نقاله قدر دان است عمل او را ایچان نمیکند گویند با هر مشابیت با کفار پیدا  
 شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که الله تعالی عظیم یعنی داناست

و غنم و عقیقه و موم عاشورا  
 و قرآن و تقسیم شهر حرام  
 و تقسیم بی و قلاب و دیگر قیاد  
 و تقسیم بی که در کفار و خوف  
 و صدق و دادن در اوقات و انوار  
 و همیاد آشن و میافیهان  
 و سکاfran که رسول بنود

و غنم و عقیقه و موم عاشورا  
 و قرآن و تقسیم شهر حرام  
 و تقسیم بی و قلاب و دیگر قیاد  
 و تقسیم بی که در کفار و خوف  
 و صدق و دادن در اوقات و انوار  
 و همیاد آشن و میافیهان  
 و سکاfran که رسول بنود

ما در شام الهی است کرد  
درون رخسار نیلوفر  
داون و زمین ایستادن  
از ناست و مر نه میانه  
علب عون نیست بلکه طلب  
گفته اند که استحقاق



بنا مکان کردند و دفن کردند  
که دفن بنادفخ میشود  
و آن مجید چون در آن بخت  
از صدقات و فغانی و کمالات  
تقیین است و نه از این عالم  
ملکان بدن گویند





بر آلاء و برکات بی شمارت از انعام  
استغفار کند که اگر که موقوف  
ارواح است بآبدان بر سر  
است حیات شهادت علی بن ابی طالب  
نشان گفت ای قوم در اینجا  
که فرود خاست با غنی مرد  
دوس عالم نوین یار دوح

[illegible]

سراپن آید و در معارفه ایشان  
 و از آنکه اجازت رسیده  
 و در آنجا معبودات با عباد  
 و در آنجا معبودات با عباد  
 و در آنجا معبودات با عباد  
 و در آنجا معبودات با عباد

افعال حیوانی و انسانی میگردد و آنکه نفس باقی همراه داشته باشند فرق بین  
 است که ملائکه را موافق اعمال تقیم و تغذیه نیست و ارواح را بر حسب اعمال  
 مکتوب تقیم و تغذیه خواهد بود و انتهی مخصوص در تفسیر عزیز می متعلق ثم امانه فاقبره  
 نوشته پیش چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باد و آتش  
 آمیزش نموده مشابهت تمام با شیاطین و جنیان پیدا کند و ازین است که اکثر  
 ارواح کسانی که سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگردد و در آ میان  
 محاسبینند و از امید بند انتهی و در شرح مقام علین نوشته بالای هفت آسمان  
 است و پایین آن سدره المنتهی و بالا آن متصل با پادشاهش مجید و ارواح نیکان  
 بعد از قبض در آنجا میباشند و مقربان یعنی انبیاء و اولیادان مستقر میباشند  
 و عوام صالح را بعد از نویسانیدن در سیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب  
 در آسمان و دنیا یا در میان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلق  
 بقبر نیز این ارواح را می باشد که بعضی زیارت کنند گمان و اقارب و دیگر  
 دوستان بر قبر مطلع و مستأنس میشوند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی  
 مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بهر است  
 که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتوان دید انتهی و در تفسیر سوره  
 طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست و شعور و ادراک و تلمذ و  
 تالم خاصه اوست انتهی مخصوص مولود استخلیل و غیره در تقویة الایمان و غیره  
 آیه کریمه و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یتجیب له الی  
 یوم القيمة و هم عن دعائهم غافلون را در تقریر منع استعانة و آیه  
 کریمه انهم ایدمی یبطشون بها اللهم ارجل میباشون بعا و غیره را بر  
 ارواح کاملین فرو آورده سرگرم باین سراپاها گردیده اند حالش انیت

الی ان الصالحین من  
 عبدوا الله و تقوا الله  
 فاما هذه الله الالهة  
 فاستحقوا العبادۃ من  
 خلق الله كما ان ملائک  
 الالهة یخضعون لربهم  
 فلیست خلد منه فعیطیه

خلعة الملك و فیوض  
 الیه تدبیر بلد من بلاد  
 فیستحق السمع و الطاعة  
 من اهل ذلك البلد و  
 قالوا لا تقبل عبادۃ الله  
 الا من هو من عباد الله  
 بل الحق فی غایة التقرب  
 فلا تقبل عبادۃ الله  
 منه بل لا یقبلوا الا الله  
 هو لا یقبلوا الا الله  
 و فیقولون و یضفون لعلهم  
 و یدبرون امورهم و  
 یضفون امورهم و  
 یضفون امورهم و  
 یضفون امورهم و

هو لا یقبلوا الا الله  
 و فیقولون و یضفون لعلهم  
 و یدبرون امورهم و  
 یضفون امورهم و  
 یضفون امورهم و  
 یضفون امورهم و

كان للنفس تشارة في  
قوتها فيبقى من أصل الشدة التي فيها  
قوتها فيبقى من أصل الشدة التي فيها  
قوتها فيبقى من أصل الشدة التي فيها  
قوتها فيبقى من أصل الشدة التي فيها

لما جعل من اجدهم فيخلق  
بالملكه ومارس منهم و  
الهم كالحامض و  
فيما يسمون وركبها استغل  
هو الام باعلاء كلمة الله  
ونفس حتى باب الله وادبها  
كان لهم لمة خير بابي  
ادم وادبها استغنى بعضهم  
الى صور ما تجد به استغنا

خلف فلم يعطوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورته فظنوها  
معبودات باعيا لها ولذا لك رد الله تعالى عليهم تارة بالنبية على  
ان الحكم والملك له خاصة وتارة بسبب ان انها جادات الهم اجل يشون  
بها ام لهم ابدى يبطشون بها ام لهم اعين يصرون بها ام لهم اذان  
يسمعون بها پس كل كرون حكم ان آيات برار وراح كالمه تحريش بيش نيست  
حال ارواح انزكه اذ انجيه شاه ولي الله ورحمت بالغه توشته بايشنيده علم  
انزله استفاض من الشرح ان الله تعالى عباداهم افاضل الملائكة و  
مقبولوا الحضرة لايزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهدى بها وسعى في  
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و  
يلعنون من عصي الله وسعى في الضناد فيكون لعنهم سببا بوجوه حسرة  
وتدامة في نفس العامل والهامة في صدور الملاء السافل ان يبقوا  
هذ الميبي ويسبوا اليه امان الدنيا وحين يخفف عنه جلاب بدنه  
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفرابين الله وبين عبادهم وانهم  
يلعنون في قلوب بني آدم خير اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر  
الخير فيهم بوجوه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله  
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والمدى  
الاعلى والملاء الاعلى وان الامرواح افاضل الادمين دخولا فيهم  
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايها النفس الطمئنة ارجعي الى ربك  
راضية مرضية فادخلي في عبادى وادخلي جنتي وقال رسول الله  
صل الله عليه وسلم وايت جعفر بن ابى طالب ملكا يطير في الجنة  
مع الملائكة يجناحين انتهى وهم دران كتاب است اذامات الانسان

ند سيدنا شيئا من اصل  
جلاته فصرع ذلك بابا  
من المثال واخططت به  
قوة من ربالنسة الملائكة  
وصار كالحيد النوراني  
ورابا انشاق بعضهم  
الى مطعوم وحقوقها  
فيما انتهى قضاء لشوقها  
وعبر ان كتاب است و  
الملائكة والنفس المبيحة  
من العلايق فيما اراد الله  
ينطبع من خلق العالم من اصلاح  
رغبا فيها الى ما ياسب  
ذلك النظام الى ما ياسب  
ما قال واذا تمكنت







بمومنین کافران را از ان بهره نیست و هر جا که در کلام الهی نفی شفاعت  
 و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بآن کفار اند و هر جا که ماذون و مرفض  
 را استثنا فرموده است مراد بآن مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند  
 مثل کفار یعنی از شفاعت شان نیست نه بپسندیدن بلکه شفاعت مستمم است  
 بالوجاهت و بالمحبه و اعتماد این دو قسم شفاعت که شکر است چرا که مستلزم  
 قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالا ذن است یعنی  
 گنایا را بیکر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نگرفته بود و از نشأت  
 نفس قصور سرزده که بر او شرمند است و شب و روز آئین خدا را بر سر و  
 چشم نهاده خود را تقصیر دارد و این سزا میداند و از اسد تعالی گریخته پناه  
 کدام ولی و نبی میخواهد الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدا کی را خیال  
 کرده پس سبب در میگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کس را  
 که خواهر خواست شفیع خواهد کرد و هذا المحض نه بهیم در تقویة الایمان این مضمون  
 را باعتبار آنکه او نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق  
 خیر آبادی جزاه الله خیر آنرا لفظاً لفظاً چنانچه باید و شاید مبشافتش رو  
 فرموده ساکت و عاجز نمود و الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید  
 که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعتش شک و ریب در دل باقی  
 نیماند و من لم یجعل الله له نورا فالله من نور و ما درجیا اکتفا میکنیم بر نقل  
 دو جلد از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و انقوا  
 بوما لا تجزی نفس یعنی برتر رسید از این روز که او استخوانها را در پیش نفس گو  
 عر به الله شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن  
 نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلیبی و باشد یا نام عمر نام او گرفته و خود

این کلام را با وساطت جبرئیل علیه السلام از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل شده است  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام

و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام

و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام

و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام  
 و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام و در کتب معتبره از ائمه اربعین علیهم السلام

در رتبه کمال ظاهر کند و این  
 بسط و احاطه جوی را در شریعت  
 تغییر باذن و حکم فرموده اند  
 و در کمال که بدون ناقصه انانیت  
 علیه حال است و این امر از  
 در شریعت بیان بهمان تغییر  
 فرموده اند که از فردسان را

که صورت غلبه و زور و قهر تقسیم شفاعت است نه قسم آن که از نفس آیه استفاد و  
 اصل مولی و تصریح فرموده فرع را تکیذ اصل مناسب نیست مگر این طایفه را  
 که بهیچ نیست در همان آیه که میگوید در ذیل آن در تقویت الایمان این همه بزیان رسانیده  
 نموده است برینیکه در ماله منضم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعه موجود  
 بلکه در ترجمه و فائده که خود باز و هونی او را و ن سبب کربات مان یعنی که  
 مقابل او تقسیم سفارشش کا قرار دیا و با اینهمه و تقسیم شفاعت از تقسیم شفاعت  
 نموده داد این بلیه ختم الهی است ورنه که نمیداند که غلبه و قهر را با شفاعت چه نسبت  
 الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته میشود چه اولین غلبه و زور زمانی  
 است و سیوم تلبیس و غلط نام نیست بخش تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط  
 است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود و الا لا وقوع شفاعت  
 یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حلیه بیه و همین است  
 نزوح شان از مذہب اهل سنت و جماعت که در عقایدشان داخل الشفاعه  
 حق نشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که معنی آن نرسیدند و محصور در برداشتی  
 و حکم بیانی نمیدند و حالانکه این معنی بجا و درست نمی آید بجز جمع من الظلمات  
 الی النور باذن که من فتنه قلیله غلبت فتنه کثیره باذن الله فتنه موهوم  
 باذن الله ما کان لنفس ان تقوت الا باذن الله ما کان لنفس ان تو من  
 الا باذن الله و ما هم بضامنین به احد الا باذن الله و بر لم قطع  
 داده نزاع و تکلیف و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و می بده  
 و اگر حقیقت شفاعت را بشمق در ایم مذہب اهل سنت مانند آفتاب روشن  
 میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال نفس کامل انسانیه انبساط پیدا کند  
 و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجر شود

در رتبه کمال ظاهر کند و این  
 بسط و احاطه جوی را در شریعت  
 تغییر باذن و حکم فرموده اند  
 و در کمال که بدون ناقصه انانیت  
 علیه حال است و این امر از  
 در شریعت بیان بهمان تغییر  
 فرموده اند که از فردسان را

در رتبه کمال ظاهر کند و این  
 بسط و احاطه جوی را در شریعت  
 تغییر باذن و حکم فرموده اند  
 و در کمال که بدون ناقصه انانیت  
 علیه حال است و این امر از  
 در شریعت بیان بهمان تغییر  
 فرموده اند که از فردسان را







سپین ایشان بجا بود می بکشت  
 شایسته بود و از آن فرست  
 و در باب حطه لعنیه که در  
 حطه قریه مذکور است باب  
 زینبی و در بیان مقام نشسته  
 سوره سوره که در باب حطه  
 و در باب حطه که در باب حطه  
 و در باب حطه که در باب حطه

عزیزی متعلق مراد الذین لعنت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفس و در افعال  
 و در مکانات ایشان و در هم صحتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان  
 ایشان چه در پله ظاهر بیکر و در تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از صفون این  
 سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات تبرکه  
 و حضور و اجتماع صالحان در اینجا ب ثواب و ایراث برکات و انوار مرتبی عظیم  
 حاصل میشود و در تفسیر طور سنین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون  
 حضرت صفیه زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم براسه زیارت بیت المقدس  
 تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور  
 زیتا صعود فرمودند و در اینجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آن کوه ستاده ارشاد  
 کردند که از همین جابر و زقیامت مردم متفرق شوند باره بیشت روند و باره  
 بدو رخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا با سبایان بردند و آن  
 مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی  
 زنی کفیه طیار کرده بود و در میان آن کفیه قبه ساخته که آنرا مسجد عیسی علیه  
 السلام میگفتند رفته رفته آن کفیه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت  
 خرنوب بنظری است که متصل آن مسجدی ساخته و پائین آن مسجد غاریست بمعنی  
 مردم بسیار بر سر زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعشره  
 میگویند و در تفسیر و از قلمنا و در خطبه القریه نوشته باب حطه در باب بیت  
 المقدس در وازه ایست معروف و مشهور و الی الامکان معروف و زیارت گاه  
 است و هر که برای استغفار گناهای خود در آن سجده و راید از همان در وازه می  
 آید و زبان زو مجاد در آن آنجا است که داخل شدن این در وازه موجب پاکس از  
 گناهای است الی آخر اقال آسے این در وازه را حضرت سلیمان و انبیا

و تقوی خا حطه  
 که در اینجا احداث  
 و طاعت بجا آوردن  
 است قبول و شرف  
 و از همین باب است  
 و از او سید خدای  
 و در کوه طور

جناب علیه السلام شب هنگام  
 خوابیده یا سوزن در تنم چون آن  
 شب شد در بیهوشی گویا که  
 آنرا در آن غفلت میگفتند  
 و آنحضرت علیه السلام فرمودند  
 ما مثل نذر الثیمة الا کسخت  
 الباب الذی قال الله  
 و تو لوجه لغفر  
 و تو لوجه لغفر  
 و تو لوجه لغفر

و از حضرت ام المومنین  
 آورده که آنحضرت  
 الحامد کسب نموده  
 حطه فی جایی است  
 و از آنجا که  
 و از آنجا که  
 و از آنجا که



خلفاء ائمه امان الله فيهم  
 راجع اليهم في النفل  
 ما فيهم من كذا في النفل  
 ما فيهم من كذا في النفل

وتميل شان مثال يعني مثال نفل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ  
 یا پارچه نقش کشیده میار میسازند قطعاتی در موابب نوشته و قد ذکره کسیر  
 ابو الیمان ابن عساکر مثال نفل الکرمیة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی  
 جن و سفر و ریتہ قرات و ساعا و کذا امر به بالتالیف ابو اسحق ابراهیم  
 بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس و کذا اخیر  
 هما و لما ثبتت ما هنا اکتفا لاهل شریعتا و صعوبة ضبط تطبیقها الا على  
 حاذق و من بعض ما ذکر من فضائل و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره  
 ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخنا صاحب الحادیر بما قال عند وفات هذا المثال  
 لبعض الطلبة فجا فی یوم ما فقال لهما رأیت البارسحة من برکت صاحب هذا  
 النفل یجیبا اصاب نرجی و جمع شدید کا و هیلکما فجعلت النفل علی موضع  
 الوجع و قلت اللهم ار فی برکت صاحب هذا النفل مما اصاب نرجی و سب  
 من الوجع الشدید فشفاه الله تعالی الخیرن و قال ابو اسحق قال ابو القاسم  
 ابن محمد و صاحب رجب من برکت ان من امسکه عنده متبوکا به کان له  
 امان من بغی البغاة و غلبة العدا و حرز من کل شیطان مارد و عین کل  
 حاسد و ان امسکه المراساة الحامل سیمینها و قد اشد علیها الطلق تبس  
 امرها بحول الله و قوته و الله و رای الیمان بن عساکر حیث قال و درینجا  
 قصیده و درج و شوق مثال نفل نموده یک شعرازان نیست  
 یا شبه نفل المصطفی و روحی القدا و لم یحک الاسم الشریف العالی و باز نوشته  
 و ما احسن قول ابی المحکم ابن المرحل فی قصید تلوه ذکرها ابو اسحاق ابن  
 الحاج و قصیده و درینجا نوشته بعد از ان نوشته و لابی بکر احمد بن امام ابی  
 محمد عبد الله بن حسین القسطنطینی و درینجا قصیده نقل نموده اولش نیست

خلفاء ائمه امان الله فيهم  
 راجع اليهم في النفل  
 ما فيهم من كذا في النفل  
 ما فيهم من كذا في النفل

بسیک نظام مردم و درین بار  
 سه صد و سی و نعل و درین  
 جود و نعلی ذکر نموده است  
 باب چهارم در خواص و نافع  
 جوبه مثال منقول از ثقات  
 مستندین و اثبات معتبرین  
 که شکر را در صدق اخبار  
 شان کند و درینجا  
 شان کند و درینجا

کافه اهل اسلام نام بعضی از ان  
 از جماعت اعلام و مقتدايان  
 منافع و خواص مثال مبارک  
 سلسل اسناد و اجازت  
 کرده است صاحب نفل و نفل  
 بعضی است و بعضی  
 شکر است و شکر

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

کرام و در اینجا ذکر می کنم امام ابو بکر بن العربی حافظ ابو الریح بن سالم الکلاهی و حاج  
 ابو عبد الله بن الابرار ابو عبد الله بن رشید فهرست و ابو عبد الله محمد بن جابر و خلیف  
 الخطباء ابو عبد الله بن المرزوقی التلسانی و ابن البرار التوسی و ابو سحاق ابراهیم  
 ابن الحاج و ابن ابی الفضال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر  
 فارقی و حافظ عراقی و سپر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سامی و سخاوی و سیوطی  
 و غیرهم در سند میوید حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن برانوسی از شیخ خود  
 ابن الحمید از فقید ابی زید بن العربی از والده خود و حافظ ابو بکر بن العربی و  
 شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم بن  
 بن عبد السلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذر یا بخاری حافظ ابو نصر لفظاً  
 گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار تعلیم  
 بو و نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت  
 حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد الله  
 از پدر خود و عبد الله بن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاعمی گفت بود آن  
 نعل مبارک که کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت  
 اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند از ابر مثال  
 نعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین طو و ساسل متعدد و نسبت سند و احادیث  
 ذکر کرده است و جمیل و تحریم جامع عظیم و توسل آن در شکایات و حکایات  
 قضای حاجات و دفع بیایات ببرکت آن مثال مکرم بکثره نعل نموده است بخوف  
 طو و تفصیل آن در کتاب ششم هر سیکه خواند آن رجوع نماید و جزوی مختصری  
 در فارسی مقید به نثر است من شاء فلینظر الیه فافاده از جمله عقاید و  
 عقده مفاسد و تحذیر به اینده اگر چه جانور زنده گشته شود که به ای پیغمبر است مثلاً

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز  
 در روز پنجشنبه ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر تبریز

فهم وعمل يعرف فيه  
لست نعلم غير الله تعالى  
لم يقدرها غيره كان  
للولية او الذابح وان  
والمنفعة للفساد  
منها كان الذبح لله تعالى  
انتم ان قدما







من اصحابنا  
نفسا بالهوية افق اصل خبارنجيمه  
لانهم مما اصل به لغير الله قال  
الرافعي هذا انما مذبحو  
استبشا راقد و مر فم  
كذلك العقيدة لولا  
الموت ومن هذا لا يجب

علی انفسهم من السانحة والوصيلة والجیحة والجماع  
 العبد ففهموا کل ما سئلوا به منی تعلیق  
 فی حق ما سئلوا به منی تعلیق

الحق یستحق نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از فوج بنام غیر خدا  
 ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراهیم نقل  
 نموده بقول رافعی رد کرد و بر نقل یان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و تسبیح  
 در حدیث نبی از ذبیح ایمن الحرام از اشباح و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبیح  
 ذبیح جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبیح کرده باشد در فصل اسکام جن نوشته  
 و منها ان ذبیحته لا یحل قال فی الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ان رفیع من ذبیح الجن استحق قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی  
 عند تسمیة الطعام الخ کمال جرات است که غیر صحیح را صحیح قرار داده و در نهایت  
 حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا  
 لا تذکرونی عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس فلا یصح فانه  
 من حدیث سلمان بن عیسی الجعفی و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا  
 عبد الرحیم العسی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این  
 روایات درین محل محض بیگانه اسلام است باینکه باطن فیه و دعوی مجیب اینکه جانور  
 از تشبیه برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از فوج برای غیر خدا  
 حرام میشود و فاینها من ذاک اهلال را تفسیر نمودند ب تشبیه کمال شیخ و دارند از حل  
 اهل بر فوج پس سند را با دعوی مباینته ست تا به علی طریقتهم و کلام در روایت  
 در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در بیفهام از نفس حق  
 بدان اعراض نمود و شد باید دانست که جانور حلال را و بر آورده نشهرت داده نشین  
 و حق او که براسبت است اصلا حرام شکر و اقول که نماند از مجایر و سوا و مع  
 و غیره درین باب چه خواهد بود و در شرح بر تخدیم آن شیخ و ار و گر دیده نووی در  
 شرح حدیث مسلم کل مال یجلبه عبد اهلال نوشته الماراد انکاس ما حرموا

است و خدمت مشرکین بر وقت  
 اطلاع از قسم و عادی است  
 بلکه از باب عداوت است و کفر  
 دین است باینکه دشمنی از بعضی  
 گفته اند که او را کفر است به مالک  
 که در حکم منسوب است در فواید  
 براسنایه تفصیل مذکور است و  
 بودی تحصیل هم در جواب رد  
 کلمه ای بکلمه ای بکلمه ای  
 کلمه ای بکلمه ای بکلمه ای

فی ذلک لم یکن  
 فی ذلک لم یکن  
 فی ذلک لم یکن

ان اساذكوجمل الاسترا  
في النسبية الاجل وان  
اساذ الشوك دون  
يجل درغيا - اام  
نقل نوده وان ذكواسم  
الرسول مع الواو وان  
خفض لايجل لان تصيب  
ذابجا بهما وان سافه  
يجل لان كلام  
ان نص

اَخْلَقُوا فِيهِ لَوْ  
 مَعِيَ اَخِي مَعَ اسْمِ اللَّهِ  
 نَعَالِي وَدَرْجَتِي  
 اِيَّ عَطْفِ عَلَيَّ  
 غَيْرِهِ نَحْوِ سُبْحَانَ اللَّهِ  
 اسْمُ خَلْقِ اللَّهِ



[illegible]

اصحاب ابو خنیفه گفتند که حدیثی در  
این است که ایشان اینکار را گناه  
ایمان کردند و غیر خدا پس حرام شد  
و بر مردیست از اصحاب کرم الله

۱۱۸  
الیهو۔ والنصارى یصلون  
لغیر اللہ فارزاعلموا اذا  
لہ شمسوا فتکلو فان اللہ  
تعالی قد احل ذابکم  
وہو علیہ السلام یقولون جواب  
دارہ اندر دلیل نما یزید کہ  
انما ہا لا بارہا

وَأَنفَعْنَا بَابَهُ عَلَى اسْمِهِ  
وَأَنفَعْنَا بَابَهُ عَلَى اسْمِهِ

چرا سخاقت این بیعت با اقلی و لا اقلی  
در زمین می باشد و لا اقلی  
فیمایا و صریحا بیا و نیستی ط  
ان لا ینکد کد فیدر غیر الله  
حتی لو کد الکتابی المسیح

[illegible]

او المعز لا يحل لقوله تعالى وما اهل لعننا الله وهو كالمسلم في ذلك فانه  
لو اهل لعن الله لا يحل در كتابه نوشته ثمرنا يحل ذبيحة الكتابي فيما اذا لم يذكر  
وقت الذبح اسم عن يزاو المسبح واما اذا ذكر ذلك فلا يحل كما لا يحل ذبيحة  
المسلم اذا ذكر وقت الذبح غير اسم الله تعالى لقوله تعالى وما اهل به  
لعن الله قال الكتابي لا يكون في ذلك اعل من حال المسلم واما المكي  
نوشته ثمرنا توكل ذبيحة الكتابي اذا لم يشهد ذبحه ولم يسبح منه  
شيء او شهد وسمع منه تسمية الله تعالى وحده كالانرا اذا لم يسبح منه  
شيء يحل على انه قد اسمى الله تعالى تحسنا بالنظر به كما بالمسلم ولو سجد منه  
ذكر اسم الله تعالى لكنه عنى باسم الله المسبح قالوا توكل الا اذا انصت  
فقال بسما الله الذي هو ثالث ثلثة فلا يحل الحاصل ودر ذبح امام  
مالك واما شافعي واما ابو حنيفة واصحاب او بر چه فرج كند بنام غير خدا حرام  
برابرست كه ذبايح مسلم باشد يا نصراني يا يهودي واگر ذبايح راعباوت كن غير  
مقصودست كخمر است اگر ذبايح قبل از ان مسلمان بود مرتد گرديد يعنى مرف  
از ذبح بنام غير ذبيحه حرام گرديد و ذبايح كافر نميشود و اگر بنام غير ذبح كرد و قصد  
عنود و تقرب بان غير عبادت او كفر لازم مي آيد و اين تفصيل مصرح است  
در آنچه ذكر كرديم از كلام نوذوي كه بالا ذكر كرديم و موجب در جواب پاره از  
آن مقام نقل نموده است همه اين ما جرا مفصلا موجود و ما حسب تفسير عزيزي  
هم در استفتاحي آخرين بابين راه رفته بمايحيي پس از همه آنچه بيان كرديم ظاهر  
كه مدار حل و حرمت بر ذكر و لفظ ذبايح است عند الذبح صحت و فساد را او  
ونيت ذبايح با مالك ذبيحه را بے تلفظ از زبان سيج دخل نيست بلكه اصل  
نيت در بن كار شرط نيست در عالم گيري نوشته ولو قال لبسم الله

و من اخبار و تفصیلات عن نوح علیہ السلام  
و ما اهل بیته علیهم السلام و دیگران  
و ما اولاد او از برادران

دشمنان را ده شدند در حق آن  
چاقو که خنجر است ایستاده  
خدا است تو را آن خنجر برای غیبت  
یار و صفت جنت که خنجر است  
که بنام او بهر نوازند  
بر خانه و بهر نوازند  
چاقو را از این نوازند  
دست بر دار نشو و یا تو  
دان که در این دنیا و جهان

نام خدا بگردانید و نیز از کون  
بازرس قریب بفرستید  
من و هم اخلاص الله علیه و آله  
محکم دارد دست که مملوک  
که این دو مملوک است و در حد  
بازرس و نیز از کون



الکذب یعقونون هل حال الله  
والأسبابی واولو صلیت ولاحام  
دار وگوریده حاصل الله من حیجریه  
است که از طرف شارع بران تیر  
بسیب نفوذ کرده وادان براس  
گرام گویدین جانور زنده حال  
وکم آیتیه حرام است که حق نظر  
بیتدای بعضی نوصب  
ویدیده که





عالمی دار اندر چه عجیب که دولت این  
سلطان پیشوای عالم بشر است تامل  
در این مقام مخالف و بدین او درین کتاب  
و تشبیب و مشقت و دیانت واقع است  
و نهایت مستند که بر کمال نادان  
فکر نیست بعد از او

سید عالم کی دعا ہے کہ اگر کوئی شخص اپنے دل سے کسی اور کو کلمہ پڑھائے تو اس کا دل بھی اس کی دعا سے متاثر ہوگا۔  
 یہ دعا ہے کہ اگر کوئی شخص اپنے دل سے کسی اور کو کلمہ پڑھائے تو اس کا دل بھی اس کی دعا سے متاثر ہوگا۔  
 یہ دعا ہے کہ اگر کوئی شخص اپنے دل سے کسی اور کو کلمہ پڑھائے تو اس کا دل بھی اس کی دعا سے متاثر ہوگا۔

تحریر کسی از ان مرد و پیش نگاہ افتاده غوری بکار زلفه اتفاق ترجمہ افتاده باشد  
 حال از ذات باریکات او سلسلہ آمد تعلق امیدافادہ حق متیقن است قولہ در تفسیر نیشاپوری  
 سیکویدہ اسخ مقصود ازین نقل چیست با امید آنچه متصل است از تحریف کلام الہی و ظاہر کہ هیچ  
 علاقہ ندارد بکلام الاخط سیاق و سباق آن بیجا و ہم وزمرہ و محرفین داخل است یا بطریق طفرہ  
 متعلق است باصل مدعا تا ہم شایہ رابطہ ندارد و مدعا انکہ از شہرت دادن کہ این جانور برائے  
 ظلالی است حرام گردیدہ و کلام خدا وقت ذبح فائدہ کرو این مدعا را با مطلب نیشاپوری  
 مناسبتی نیست کہ چرمت منوط بارتداد و قصد تقرب نبیج بسوی غیر خدا است و تقاضا  
 کہ فی ما بین است ظاہر قولہ و کافران در جالہیت اسخ این قیاس محض فاسد الالاس است سبب  
 مقبول نشدن طواف کعبہ بودن طواف کنندگان است ہجمنان سبب حرمت و کعبہ ذبح  
 مشرکان است نہ انکہ اذنام نہادن مشرکان جانور زندہ مثل خوک گرد و ظاہر کہ خانہ کعبہ از کثرت  
 امام تہان در راہ معاذہ حسب قیاس قایم از مرتبہ عظمت خود برآمدہ و جرسے کہ درین بنا  
 نظیر رسیدہ انکہ عاف نوشتہ است کہ بنا م خدا کچ کنانہ اصلا موجب ترتب حث گشت  
 کہ خلاف تصریح فقہا است قولہ سرش آشت اسخ کلام خدا را بروقت ذبح و خواندن فاتحہ و قل  
 و و در را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بار و اح و در قصد تقرب بسوی ظنی است  
 یہ مسلمین کہ ممنوع بلکہ در باب ذبیحہ جو سوزن بکافور کتا ہے ہم ممنوع مگاھو مصرح فی کتب الفقہ  
 قولہ آرسے ذکر نام خدا اسخ مخالف است بادل دعوی یعنی سرایت حث بحدیکہ ذکر نام خدا  
 حلال نمیشود و ہم الا ان ظاہر کہ حث قصد تقرب بغير خدا است پس حث نخواہد شد مگر فاصد  
 کہ قصد تقرب صفت است نہ جانور زندہ کہ قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام بہ  
 الفصل الحبث من قام بہ الحبث انست اسخ کلام کردہ شد بر تفسیر عزیز بلقطہ کہ  
 تحریر آن پرواختہ چون این سہمہ قال و مقال اسمع شریف صاحب تفسیر سید تسلیم  
 متنبہ مقتدا و تفصیل بعضہ مجملات پاسخہ داد از اسخ در تفسیر اتفاق شطیر افتادہ بود

قل لایبطل فیہ صلوکم  
 و لکن یبطل فیہ صلوکم  
 بر این معنی صلو است و فیہ صلو  
 من حکمہ نیز ذیل اینکہ نیت داخل  
 حر ذر است درین صورت اکل کلام  
 و غیرہ دوست است است بارہین

نوحی و واجب داخل حرمت  
 و جبہ بقصد نیت واجب است  
 اگر نیت تقرب بکے است یا بکے  
 اصل خود یا بکے تجارت دیگر  
 امور مباح ذبح میکنند حلال است  
 والا حرم فی النفس النشاپوری  
 قولہ قوتہ مال العکراوان سلسلہ

لا یجوز الا ان سئل الخلیل علیہ السلام  
 قل لایبطل فیہ صلوکم  
 و لکن یبطل فیہ صلوکم  
 بر این معنی صلو است و فیہ صلو  
 من حکمہ نیز ذیل اینکہ نیت داخل  
 حر ذر است درین صورت اکل کلام  
 و غیرہ دوست است است بارہین

كلنا اذا التقى من اجل عال وذلهم على  
 الله عليهما وكلنا اذا ذبح من القبر ونصلي  
 التوسل اليه من القبر ونصلي  
 التوسل اليه من القبر ونصلي  
 التوسل اليه من القبر ونصلي

واكرم الضيف اكرم الله تعالى والفارق ان الله تعالى قد مهاليا كل منها كان الله  
 الله تعالى والمنفعة للضيف اولولية او الدايمة وان لم يقدر مهاليا كل بل قد  
 لغيرة كان لتعظيم غير الله تعالى فيهم وهل يكفر في قولان بنزلية وشرح  
 وهما نية قلت وفي صيد المسئلة انما يكفر ولا تكفر لاننا لنرى الظن بالمسلم انه يتقرب  
 الى الارض بهذا الترخي ونحوه في شرح الوهابية عن الذخيرة ونظمه فقال ربه فاعله  
 جهورهم قال كان في نفسي وسمعت ليس بكفر استهوى وهكذا في مطالب المؤمنين  
 والاشياء والاشياء وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله دواة اسهل و  
 ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواء ابو داود وفي عزايب ابى  
 عبيد وبستان الفقهاء وكنت العباد اننا لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور  
 لقوله عليه السلام لا عصفري الاسلام هكذا في سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح  
 على البناء والجديد وعند شراة الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم خفي عن ذبايح نجس  
 لا هم يكرمون مخالفة انهم ان لم يذبحوا يذبحهم النجس فالنظر الى صلعم ونحوه عنه و  
 هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح السلم وذكر الشيخ ابراهيم المزور  
 من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان كفر بالغير الله تعالى انتهى ٢ حل  
 بخادى تجرمة لانه اهل بغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر  
 اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه ولكن اقوله تعالى وكلوا مما  
 ذكر اسم الله عليه انتم مومنين عام قنابل ما فصل به التقرب الى الله تعالى  
 او غيره يكون اكل حل الا قلت هذا الايات مخصوصة بالغير الله تعالى وهو قوله تعالى  
 تصولوا المائدة حرم عليكم للبه والدائم المحرم وما اهل بغير الله به والموقوفة والمزونة والنطجة  
 وما اكل السبع الا ما ذكركم وما ذبح على النصب فلوان مسلحق سناة وذكر اسم الله عليه  
 لا يخل مع انه ذكر اسم الله عليها وكلنا اذا ذبحها نجاسة وحجارة وذكر اسم الله عليها

انما انا في قوله تعالى  
 ذكر اسم الله عليه  
 انما انا في قوله تعالى  
 ذكر اسم الله عليه  
 انما انا في قوله تعالى  
 ذكر اسم الله عليه

اضطررتم اليه  
 على ما ذكرنا في الايات  
 من قول هذا الاية  
 حيث كانوا يقولون  
 بطريق الكرام  
 فيمنع من قولهم  
 فيمنع من قولهم  
 فيمنع من قولهم

كلنا اذا ذبحها  
 كلنا اذا ذبحها  
 كلنا اذا ذبحها  
 كلنا اذا ذبحها  
 كلنا اذا ذبحها





172

وما شبهة نوشته و النية انما  
 نقول في المفظور و محمى نوشته  
 اي في غير و ذلك لان النية  
 يقصد به التميز و انما يتاخر في  
 لفظ عمل كالحام يحتمل تخصيص او  
 محض يحتاج الى البيان و انما  
 يعين الزيادة اما اذا لم يكن اللفظ  
 محتملا يعني محمى و النية لا تأخر  
 في الحكم الدينا و لهذا  
 اتفاق جمهور

و باغیاری مالک گاه است شاه و گاه  
 راجه حکومت عالیه است  
 و نسبت به آن درجه است  
 که مقصود از نسبت رسانیدن توبه  
 بنسب الیه است  
 و اگر کرده اند و در تفسیر آن مایه  
 ذکر کرده ایم پس صورت  
 چنانچه ذکر کرده است در قول او  
 چنانچه ذکر کرده است در قول او

فی تغلیظ علی نفسه لصدق الیضا دیانته و قضاء لانه غیر متهم فی ذلک لکن  
 لا یصدق فی الصرف علی الظاهر حتی یثبت بایهما وجد وان کان فی تحقیق  
 علی نفسه لا یصدق قضاء لان القضاء ملین علی الظاهر و هو مخالف لما نزی  
 وان نومی ما لا یحتمل لفظه لا یصدق دیانته و لا قضاء لانه یخلو عن اللفظ  
 و قد تقدّم ان النیت الاحکام لها علی الکمال و صاحب شهاب در حاشیه  
 متعلق قول خود و انما اشتراط فی العبادات بالاجماع او بایه نوشته و علم ان  
 الا قول محتاج علی النیت فی ثلثه مواطن احدها التقرب الی  
 الله تعالى فزاد من الی الی الی التمییز بین الالفاظ المحتمله لغیر المقصود  
 و الثالث قصد الانشاء لیمخرج سبیل اللسان بالجملة کلام و انیکه فوج کرد و ذکر نام غیر  
 خدا و اراده تقرب نمود یا نمود سببی دیگر که منافعه فی نیت و انیکه فوج کرد و ذکر نام خدا و سببی  
 ازان و نیت مالک جانور اگر چه غیر واجب باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود سببی دیگر که  
 منازعه فیہ است بودن بچونیت مراحل و حرمت ثابت کردن لازم بود و انچه صاحب تفسیر  
 و مولوی عبدالحی و غیره تابع صاحب تفسیر بعض روایات بحمله را ان شاء الله و در مختار و غیره  
 درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود و انما مبنی است که وقت  
 فوج ذکر کرد غیر اگر چه نام خدا ذکر کرد چرا که اکثرشان در دلیل آیت کریمه یا اهل لغیر الله  
 می آرند و خود معنی آن آیت را ذکر نام غیر خدا وقت فوج بیان میکنند و نیز بیان آن  
 اجمال بالتصریح در کلام دیگر آن که در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود و سببیک رواست  
 تبصیر خصوص صورت امتنازه فیها نقل نموده اند زیاد ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند  
 نصران زیم که بنام الله و اراده که وسیع حلال است گرانکه مگو بدیسم الله الذی می توانست  
 ثلثه اصحاب نیت صرف بلفظ مدار احکام نیت و نیت مدار حکم که بر الفاظ بحجج ان سبب  
 استنشا ظاهر که محل بحث نیت نسبت گاه و سبب احمد کبیر است و ظاهر که نسبت کردن گاه

و دیگر امور مباهیه چه دادن توبه  
 جان دادن جانور و خوردن  
 گوشت آن بسلامان براس  
 خدا بمرده یا عترت صاحب  
 تفسیر و شهادت اصول و فروع  
 دی داخل امور مباهیه است  
 و ظاهر که نسبت نیت تقریر  
 لازم آن در مختار و ان مقصود

اعتراف درین مقام جمیع  
 نسبت فوج پس با وی نسبت  
 اگر غیر واجب باشد نسبت او  
 یا شایسته ندارد و فوج که  
 التفسیر النبی اورد  
 این عبارت بخلاف استنشا  
 در تفسیر هم درین  
 تقاضای با بیشین نسبت چه در آن  
 مذکور نیست که از آواز آید و در  
 بیرون نیست که در آن لغیر  
 نام باشد که در آن لغیر  
 بلحاظ سبب و سبب با وی نسبت  
 فقها همین است که فوج که  
 بعد از قصد تقرب نام با وی نسبت  
 است

و نسبت به آن درجه است  
 که مقصود از نسبت رسانیدن توبه  
 بنسب الیه است  
 و اگر کرده اند و در تفسیر آن مایه  
 ذکر کرده ایم پس صورت  
 چنانچه ذکر کرده است در قول او  
 چنانچه ذکر کرده است در قول او

۱۲۹

از قول برای مقصود لاف صورتی  
 معنی ندارد چه با آن که اول است  
 صاحب بدایه تقریب را در این  
 الی گفت این است بر غفلت از  
 آنکه صاحب بدایه در حدیث  
 ذکر کرده است و بدیهه داشت  
 تقریب بود دست در پرده قرار داده  
 و اینجور بلفظ از حدیث  
 و ان انفصال الصوفی کیف  
 فان الانفصال من صورته  
 مقصود این بدایه است از حدیث  
 صاحب بدایه انفصال صورتی  
 معنی را با آنچه بیان کرده است  
 در همان قول از ان غفلت نیست  
 و اطلاع بر آخر احادیث این بزرگوار  
 صاحب تفسیر احمدی را بش از ظهور  
 آن بزبان گفته امکان نداشت  
 و طرذ آنکه صاحب تفسیر احمدی

و حواشیه قوله سوره ذکر و اسم الله تعالی علیه عند امر السکین ام لا این تقریب صریح و او  
 است قبیح ذکر اسم خدا لازم می دانند علاوه بر آن در صورت معرفت موصوله داخل است که بجام خدا ویم  
 کرد قوله و اما ما وقع فی الهدایه سالحه این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که  
 عبارت بدایه نقل نموده میگوید صریحاً فیما فکرنا من ان فصل التقرب الی غیر الله محرم الذبیحه  
 سوا کما کن بطریق الاستقلال او بطریق الشریکه به مبین که چنانست است جائیکه کنایه هم نباشد  
 دعوی صحت نودن روز را شب گفتن است ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش  
 عبارت بدایه صریح نموده آنچه ذکر کرد و میم آنچه گفته نعم لودکر ذکرل هجر دامن غیر فصل التقرب  
 الی غیر الله فقیه تفسیر غایب بدایه و مذکور است آفت بر آفت این است گفته صاحب بدایه  
 وضع المسئله فیما اذا لم یکن الذکر مقروفا بقصد التقرب الی غیر الله ذکر اجماع افهوا بمغزل  
 عن مسئلتنا الموضوعه فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز  
 خود میگوید مجزاً عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لودکر ذکر اجماع  
 آنچه بیان مطلب بدایه است باین مخرجات سوق کلام منقاس است و باعتبار بدایه علقه ندارد  
 چه صاحب بدایه در دلیل مسأله اولی می نویسد لان الشریکه لم توجده فلم یکن الذبح و افعال الکنه  
 بیه الوجود القرآن صوره مقصود بصوره المحرم و در مسأله نوشتن لایحرم الذبیحه لحد  
 فصل التقرب الی الخیر و ائمه اهل مشابهنه فذلک بذکر اسم غیر الله ففصل التقرب  
 پس این عبارت را طلب بمعنی عبارت بدایه قرار و ادون کار و می نقل نیست همچنان صاحب  
 بدایه در مسأله ثانیه نوشته لایحرم الذبیحه لانا اهل بالغیر الله و در استفتای نویسد  
 لایحرم ایضاً وان لم یکن فیما معنی التقرب لکن صریح فی الشریکه و الصریح لایحتاج الی  
 التفریق بین زمین و آسمان بیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی  
 منی علی غفله عن قول صاحب الهدایه پر عجب پر عجب است چه هرگاه با شرف بخوش  
 وضع مسأله بدایه بزرگوار و غیر متهمان نیز تشریب است پس بدون قول تفسیر احمدی منی غفله

بدایه بیان می کند  
 و اینجور بلفظ از حدیث  
 و ان انفصال الصوفی کیف  
 فان الانفصال من صورته  
 مقصود این بدایه است از حدیث  
 صاحب بدایه انفصال صورتی  
 معنی را با آنچه بیان کرده است  
 در همان قول از ان غفلت نیست  
 و اطلاع بر آخر احادیث این بزرگوار  
 صاحب تفسیر احمدی را بش از ظهور  
 آن بزبان گفته امکان نداشت  
 و طرذ آنکه صاحب تفسیر احمدی

بیان مورد ازان خود طایفه  
 و این صاحب تفسیر احمدی  
 در بیان ازان و این صاحب  
 در بیان ازان و این صاحب  
 در بیان ازان و این صاحب

و مسئلہ موضوعہ خود را ہم فصیح میکند و قابل است بفرق در برد و مسئلہ صاحب بدایہ استدلال می نماید باینکه کلام ما اهل بایغیر الله بر مسئلہ خود و صاحب تفسیر سحر بهمان آیه مطلب خود را استند می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فامده** صاحب تفسیر اتباع او درین مسئلہ سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پر گنده و پریشان اول که ما اهل بایغیر الله را تفسیر کردند با و از بر آورده شدن و در آنجا غایب نگه نمودند برادر او و فیض از این غیر ذلک و چون در آن وادے بدار گرفتار افتاد و در حل کردند بر دو سجالت تقرب الی غیر الله و شنایعیه برجهو رور و میگویند زباده ارزان بر خود گوارا نمودند و چون که در تقرب بحدیث کلام بر مسئله شد می آویزند حال آنکه ما اهل بایغیر الله خیرے دیگر و سنایعیه خیرے دیگر اشارتی بان اجمالا مناسب نبود باینکه است که لفظ نذر مشترک است و نذر شرعی و نذر عقی نذر شرعی ایجاب غیر واجب تقریب الی الله و عرفی آنچه پیش بر زبان می برند نذر نیانز بگویند و نه را ولایا بر سر و مباح است کیانکه بگوید آئی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدا مراد آن صاحب رساله ۱۰ و ۱۱ اینکه بگوید یا حضرت در جناب آئی برائے این مشکل دعا کنید که این مراد من حاصل شود از طرف شما در جناب آئی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب آئی و سید و شفیع ساز و گو یا بگوید آئی هر یک روح فلان بزرگ و سخن عنایات و معزنی خود و هر اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال بر لے تو بهیم و ثواب آن تنخواه روح آن بزرگ سلفه تا نزد جبرئیل بان بزرگ خوشنود شوی اینک گفته ملتقط است از رساله ندو مولوی رفیع الدین که در همین باب مابسیده و همانست مراد صاحب احمدی که نذر الا دیار و اول و احق البین و قال مولانا فتح محمد باسیدہ موافقا للفقهاء المحققین فی رساله فی الذود و نذر شیخ سعد بود اما شان حرمت و بزم و مانند آن که بنام شیخ سعد بود و شیخ میکند اگر وقت و شیخ نامش گرفته است مذکورش مراد از خود و نذرش را نیا شد **تمال الله ولا تأکلوا اهلها** می آید که اسم الله علیه و انا لفسق و اگر بنام خدا بر اسم الله اکبر و سج کرده باشد اگر چه در اول نیست فاسد دارند ظاهر خود و نذر فلان یا

[illegible]





172

على اشكال اذا اشك في  
 دفع الاخلاق في هذه  
 الدنيا في هذا الزمان  
 من كان كذلك كان محلا  
 للشبهة ومن فاعلة القطع  
 اذ اذا اشتبه المحل والمحل  
 غلب جانب المحل والمحل  
 قيل على من هو في هذا  
 فنون الفقهاء ومحلي  
 من هو في هذا

مدد اهل الشریع اندک  
 ما قاعدین درجه اعتبار  
 قبل الا اشتغال باطاعتها  
 هذه الحقوق الاحصائية  
 الا تنسج الاوقات وما فيها  
 لا تخفى على من له ادراك  
 نظم و غیره و یکی البتة علیه  
 ان العبادات التي من دعاها لوجود  
 علیها في العبادات

تشر لا آخر دعواه كون محل النزاع محل للشبهة والعمل بالاحتياط وهذا الضامير  
 في الرجوع من مدعیات التفسیر العزیز و الا ستفتی **قال لکهنوی** ونحن  
 المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی الذود الم **قال الدهلوی** لفظ  
 ظاهر ادرین عبادات دلالت برودع شد در حال این و می بیند که از متقی را از حد  
 آن منع نموده اند و اقول جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بشک دلالت بر حرمت میکنند حالا  
 حد بها او کسی ادلا قول للشاک قبل علیها عادت عقلا است که هرگاه در عکس مغلوب  
 مخالف می شوند غلبه می اندازند که انیک موج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرحوم  
 و پریشان میگردد و از همین قبل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقول جم غفیر فقها فیما بعد منقول است  
 و در قول یک فقیه متبصر و عالمی صغیر هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر  
**قال لکهنوی** فاعلم ان در المختار و غیره ان قد مهالیا کل منها کان الذبح لله  
 و المنفعة للضيف و غیره و ان لم یقید مهالیا کل بل لیدفعها لغيره کان للتعظیم  
 غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب  
 بل اکثر الولا یم و الا عر اس یخرج منها اکل الذابح منها غیر مقصود و لا معمول  
 فتقوله فکان الذبح لله و المنفعة للضيف و غیره سهو ظاهر و اکل الضیف لیس اکل  
 الذابح فیجب علی حد ان یکون ذبیحة القصاب و الولا یم و الا عر اس کلها محرمة  
 نیست تعرض بموس بر فقره آن قدمها باز تعرض می نماید بر دات ل یقید مهالیا المراد  
 بالاکل اما اکل الذابح و غیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب و الولا یم و الا عر  
 محرمة داخله فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فلیزم  
 ان یکون المذبوحات فی اجزیه مخطوآت الاحرام و الذود و المعقود لله  
 و کذا فی کفایة النجایات کلها مینات محرمات و ایضا فالدفع الی الغیر ان  
 کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة و ان کان حراما کیف یصح جعله

على سنده انیست لکهنوی  
 بوجه چون قال قبل منقول کثیر  
 دهلوی رفیع الدین صاحب  
 دهلوی رفیع الدین صاحب  
 و هر چند تشریح نموده فاما صاف  
 صاف بیان نگردد و مکلفات

۱۳۳

و سمان آوردند و از آنجا که  
 شد بعد آن از هم میپاشد  
 دهلوی رفیع الدین صاحب  
 شایع فیما را این نظر  
 فرمودند و در بعضی  
 ظاهر از دین و طایفات خبیث  
 بعضی و مان نظر میکنند و آنجا

غیب مبینند و میگویند و  
 خودی خود نمیدوند و میگویند  
 و معبودان باطل اند که ب  
 شرک جلی است اشقی و طایفه  
 که این صورت را با صورت  
 فقیه هیچ علقه نیست الا آخر  
 دهلوی محمد اسعد بن مشهور و صلاح  
 شاه صاحب

135

باب دوم در مکایه



[illegible]



مساجد مکیده و دهرمان جاب نوشته مکان برقرار شد قبل از غیره ساقی زام منسوخ است بوجوب حدیث در روایت  
کتب و بعد نقل حدیث جابر از ان مشکوۃ نوشته و در او از بناد حدیث عام است که عمارت منور و مشهور و ضعیف است و مکتوبه  
شود چنانچه از ترجمه مشکوۃ بمشیح عبدالحی و شرح مشکوۃ علی قادی معلوم میشود و انشی حال آنکه طاعی قادی بعد نقل از کتاب توحیدی -  
تحت عنوان الوجوه اجمالاً و علی القبر یا الحجاره و ما بحری میجو و الاخران یضرب علی صاحباء و نحو و کلاً علی  
منبیا عن عدم الفائدة فی نوشته است قست فیستفاد منه انما انکانت الحجة العامة منی ان یقتضی  
اللقراءة فلا یكون منهیه قال ابن الصمام و اختلف فی اجزاء القادی عن عبد القبر و المتحد و علم الکراهه بآیه  
قال بعض اشراح عن علمائنا و الاضا عن المال فقال باح السلف لبا علی قول المشایخ و العلماء المستهودین لزوم  
هد الناس و لیس یجوز بالجلوس فیها مکیده و سیوم و در جواب سوال بنیست و نهم نوشته نماز گزاردن در مقبره  
منسوخ و دیگر و است بوجوب احادیث و روایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر بنان بن الکمال الطبرانی  
چون دید که نماز میگزارد و نزد قبر مالک در نایه سال و اربعین حاضر شد مال و در مرقع نموده است دوم حدیث ابی هریرة عن  
الاجلسوا علی القبر و لا تقبلوا الیهما که با مدعی است بستی ندارد و سیوم حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و ابن ماجه قال انکشف  
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلك القوی و قد کلم فی زیدین جیسرة من قبل حفظ چهارم  
حدیث ابی سعید قال انک تریدی نوشته نذر حدیث فی اضطرار مکیده و چهارم در جواب سوال بنیست و نهم نوشته و فی شرح  
المشکوۃ للملا علی قادی ذهب بعض العلماء علی الاستدلال علی المنع فی الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلماء  
والصالحین انشی حال آنکه عبارت شرع مذکورین است و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستکمال به علی منع  
من الرحلة فی زیارة المشاهد و قبور العلماء و الصالحین و ما بین ان اکامر لیس لک فان زیارة ما مورد بجا  
بخبر کنت تعینکم عن زیارة القبور و الا در روها و الحدیث انما ورد دخیلاً عن الشیخ غیر الثلاثة من المساجد  
الفاظه بالامانة الا و فیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مساجد لغير ما المشاهد فلا تبا و ی بل بقرینة و یاف  
علی قدر درجه انهم عند الله ثم کتبت شعری علی منع هذا القای من شد الرحال لقبول الانبیاء و الاولیاء  
فی مفاهم و لا یبعد ان یکون ذلك من اعراف الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات من المقاصد  
مکیده و چهارم در جواب سوال بنیست و دهم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه  
از کتاب کشف الخطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و پس این سه مختلف فیه است و ان انبیت که استمداد نزد  
تبر غیر بنیامکر شده و اندازا فقهائیکه فیه زیارت قبر براس و سائیدن نفع بامرت بدعا و استغفار  
برسانیشان پس استمداد و نه و ان غیر بنیامکر نزد قبولی و شبه منسوخ است و منظور بعضی فقها که تطیل اند بطوریکه فی  
سوال مرقوم است باز و استمداد از این قبیل و کتاب کشف الخطا از ترجمه مشکوۃ ابی شیخ عبدالحی و مشی عربی و

ایشان مرقوم است من شاء فلینظر فی ترجمه الشیخ و عبادت سحکده و اما استدلال بقرود غیر شی یا خیر بسیار  
 منکر شده اند از بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر بکس رسانیدن نفع یا موات بدعا و استغفار و قابل  
 گنجینه نه بعضی از ایشان و ظاهر نیست که از فقها آنکه تا فی سبغ و او را که است از قابل بجز از آنکه آنکه منکر اند از انبیا انکار  
 کنند و نیست صورت استدلال مگر باینکه محتاج طلب بحق شفاعت خود را از جناب الهی توسل و حانیت بنده و مقرب درگاه  
 والا گوید خداوند ابرکت این بنده که تو شاکر و کمال آنم خود را بر او را بر آورده گردان حاجت مرا یا ناکند زایان بنده  
 مقرب و کرم را که ای بنده خدا و ولی بوی شفاعت کن مرا و خواه از خدا تیغای طلب مرا افاض کند حاجت مرا  
 پس نیست بنده مگر و بسیار و قادر و مطلق و مسئول به در و کار است تعلی شأنه انتی حال آنکه شیخ و ترجمه این  
 بحث را اول در زیارة القبر نوشته و بعد از تمام بحث بر کتاب بجا آورده و در اینجا تفصیل تمام زود تحقیق و ادوات  
 ما میسایل که مبتنی عبارت ترجمه شیخ و نوشته عبارت که از امام استدلالی ان قابل انتی کاری عجیب بوده اتهام  
 بر خود کتاب کثیر بود و جاتی است عجیب این عبارت یعنی با در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جمله طاعت  
 که از فقها آنکه قابل سماع و او را که است از ذیل بجز از آنکه آنکه منکر اند از انبیا و سایر انکار کنند انتی در میان داخل نموده و از آن نوشته  
 ما و انتی لاجل و لا قوة الا بالله و وجود یک بودن این جمله و کلام شیخ و اتباع او در حق محیب خیل مضر شیخ و کتاب بجا و قابل بحث  
 استدلال و خاتمه بحث علم و سماع تبیین نوشته است که انکار نموده اند اگر قابل انبار و منکر دین پس ایشان منکر استدلال و  
 مواجی و برین تقدیر جواب محیب معنی و باطل گردد بدینجهت تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطریق قلیل اند  
 باینکه داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر و متع و مقابل آن قلیل است پس مثبته نیست باین قلیل اند  
 حال آنکه از کثیر مقابل قلیل را و نیست که شیخ در زیارة القبر و حال تمام بحث نموده و کتاب بجا آورده و نوشته منکر شده اند از آن  
 بعضی فقها اقتدا کرده بعضی انکار و در آنجا نوشته کلام در مقام بجا و باطل رسید بزرع منکران که در قرب این زمان  
 پیدا شده و منکر استدلال و استنات را از اولیا خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود  
 و مرزوق اند و محال اند و مردم را بدان شو نیست و متوجهان بجناب ایشان را منکر خدا و عبده اصنام میدانند انتی چنین  
 که فقر منکر شده اند بسیار فقرا را از کلام شیخ نقل نموده و حل آن نموده اند که در میان مذکور است از همان اعراض نموده و تبریف  
 کمی و بیشی و تم غلیل گسترانده و زیاده و کمترین بیدینی و خواهر بود و میگوید قسم در این معنی جواب سئوال چه نوشته است  
 و استدلال بقرود بر هیچ نباشد باز نیست چنانکه شیخ عبدالحق و شیخ شکره شریف که باین عربی نوشته می آید و آنکه  
 الا استدلال باهل القبور فی غیر الذی و الا بیا عم فقد انکر اکثر من الفقهاء و قالوا لا یسئلونک بیده الا الله عاء للهم  
 و ان لا تستغفروا لهم و ایصال النفع الیهما و الله ع و لا و الاقران انتی ازین عبارت شیخ علیه الرحمه و الغفران  
 چنان مستدل گوید که بقرانیا علیهم السلام و برین حکم که ما ساخت عانت و استدلال است از اهل قبور مستثنی از اهل قبور



توفیق و درستی نه بقصد تعظیم و توجیه بجانب تبریکه نیست حصول مدواری کمال شود و ثواب بابت برکت و توفیق تجارت و انوار بحال حاجی  
 خلق و کفر و ایمان و غیره بیانیه تعلیق باین سخن تمام گردد و اینجاست انشا الله تعالی که کتابچه و در تعقیب و تامل علم عبارت ترجمه گوید و کتابچه و اینست و اینست  
 باین توفیق و توفیق شده و اندک از بعضی فقیر اگر از نظر حاجت است که سماع علم نیست ایشان را بزرگان احوال ایشان پس بطلب ان و نایب شده و اگر نسبت  
 که قدس تعریف نیست مرایشان را در آن سوطی مدد کنند بلکه محسن و ممنوع اند و مشغول باینچ عارض شده است ایشان را از محنت و شدت اسباب بگذشت  
 است از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصاً ایشان تعین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود و ارجح ایشان را از قرب در بر نه خ و منزلت و قوه و قدرت  
 بر شفاعت مدعا و طلب حاجات مرزبانان را که توسل اند ایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بمقتضای  
 آنیکه در النعمات غرنا الایله بصفتان لغوی فاشد حال غارت از بدن که کشیده میشود از این نشانده میکنند که عالم ملکوت و حیات  
 میکنند و در آن پس سبقت میکنند به خطای نفس پس بگوید و بدشرف قوت از بدلت لیت شعری چه بچند ایشان بهستمد او را و در آن فرقی که  
 آنرا بفرقی بزرگان نیست که داعی محتاج فقیری الله عا سبقت خدا را و طلب میکنند حاجات خود را از قرب حاجت و غنی و توسل میکنند  
 به و مانیت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت وی میگویند و بدشرف این بنده که رحمت کرده بر او اگر اکر او را و لطف و کرمی  
 که بوی که بر آورد و در آن حاجت هر که تو معطر کرمی یا ندانند این بنده مقرب که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مراد خود را از خدا  
 که بدو مسؤل و مطلوب و مقصود حاجت مرا پس بسط مسؤل و مامول پروردگار است تقالی و تقدس و نفی این بنده در میان مخلوق  
 و نفی قادر و فاعل و متصرف در وجود و مگر حق سبحانه و او را خدا فانی و ماکلف و فعلی ای قدرت و سلطنت وی نیست ایشان با فضل  
 و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبول اند و نه در آن هنگام که نده بود و ندر دنیا و اگر انفعلی که در آید و استمداد و ذکر کرد و بر حسب  
 شکر و توجیه با سوا حق باشد چنانچه بگویم که پس باید که منع کرده شود و توسل و طلب عا از صاحبان و دوستان خدا و رحلت  
 حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و بقیان و شایع است و درین و اگر بگویند که ایشان ابد از موت مغفول شدند  
 و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده نه بجهت  
 عارض شده از اوقات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد  
 عارض نباشد بلکه ممکن است که بعضی بنده به بنده عالم قدس تملک شده در لاموت حق چنانکه ایشان از فقر و بی و توجیه به عالم دنیا مانده باشد  
 و تدریجی در دنیا که درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و ممکن ظاهر میگردد و نعم اگر از این اعتقاد کنند که اهل توفیق  
 و مستبد و قادر اند بی توجیه بجهت حق و التجا بجانب و کفالت چنانکه عوام و جا بلان و عالمان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند  
 آنچه حرام و منعی نیست در دین از تقیید بر وجهه مران را و نماز و سبوی و غیر آن که از آن نمی و تنذیر واقع شده این اعتقاد و این فعل  
 ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام عبادت دارد و خارج محبت است و حاشا از عالم بشریت و محبت با حکام دین که این اعتقاد کنند  
 این اعتقاد و این فعل بکنند و آنچه مرویت از شیخ ابی کشف و استمداد و ارجح کل و استمداد و از آن خارج از حضرت و کلام  
 و کتب در سبیل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که از آن ذکر کنم و شاید منکر متعصب و کند و از کلمات

ایشان عاقلان الله من ذالك سخن: بجا از و بر علم شریف است ای امر و مسنون در زیارت سلام نبوتی و دستفرا بر ای شیخ  
قرارت لیکن در اینجا نمی آید استمداد نیست پس بابت بر ای مدد موی و استمداد از ایشان چه و باشد بر بقا و تمال زابر و مژور  
باید دانست که خلاف در غیر اینها است صلوة الله و سلام علیه و آله که ایشان احیا از حیات حقیقی و نبوی با بقا و اولیای بیعت  
اخر و بی معنوی و کلام و بی تمام و بطول کشیده و بزم نکون که در قرب این زمان غیر قریب باشد و مکرر استمداد و استعانت  
از اولیاء خدا که نقل کرده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و در ذوق و حرش حال زنده و در مداران  
شعور نیست و متوجهان بنجای ایشان را مشکب به خدا و عید و احضار میداند و میگویند و میگویند و عمره باست که تحقیق و تحقیق  
این مسئله منطوری ظاهر بود و الا ان توفیق الهی ماسده کرد و گمبده و بزم و جواب سوال سماع موتی از فتح القدر و روشنی کتاب  
الجواز نهذا عند اکثر مشایخنا و حضرات المیت لا یسمع عندهم علی ماصر حوائج فی کتاب الایمان  
فی باب الایمان بالضرب و حلف الایکم فتکلمت الایمان لا یحیث الایمان یعقل علی ما حیث یفهم و المیت لیس له  
لعدم السماع و ارد قول فی القلیب ما انتم بالسمع لما اقول من بعد اجابوا تا تارة با تارة مردود من عاقل  
فالت كيف لقول عم ذلك والله يقول وما انت تسمع من فی القبور و انك لا تسمع الموتی و تاداة  
بان تلك خصوصية لكونها ذیارة حصرة و تارة با تارة من غیره لئلا یقال علی عر و یحکل علیهم ما فی مسلم ان المیت  
یسمع قرع نعالهم ادا یضربونهم الا ان مخصوص ذالك باول الوضع فی القبر مقدمه السؤال جمعا بینه و  
بین الایمان فانهم انقیدان بحقوق عدم سماعهم فانه لعل شدة الکفار بالموتی لعدم اعادة عمام  
وهو فی عدم سماع الموتی حاله که عبارت فتح القدر نیست اما التلقین بعد الموت و هی فی القبر من قبل یقبل بحقیقه  
مکرونا و نسب الی اهل السنه و الجماعه و خلافا الی المعتزلة و قبل لا یومر به و لا ینهی عنه و یقول بافلان  
بن فلا بن اذکر دنیل الدی کنیت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول  
الله و لا شک ان اللفظ الیجوز لغيرهم عن حقیقة الایدیل فنجب نغیة و ما فی الکافی من انما انک  
ما ت مسلم الی یحیی الیه بعد الموت و الا لم یقبل علی جعله الصارف یعنی بان المقصود من التذکیر فی وقت  
تعرض الشیطان و هذا الایقید بعد الموت و قد یختار التلقین الاول و الاحتیاج الیه فی حق التذکیر و تثبیت  
الایمان عند السؤال ففی الفایدة مطلقا ممنوع نعم الفایدة الاصلیة منقبة و عندی ان بنی ارتکاب  
هذه الجماعه منها عند اکثر مشایخنا و ان المیت لا یسمع عندهم علی ماصر حوائج فی کتاب الایمان  
و بعد آنچه مجتبر بر آن احتساب نقل نموده نوشته الا ان علی حدایم التلقین بعد الموت لا ینکون  
حیث ادعاء الروح یلون هم لفظ موتنا کم فی حقیقة و هو قول طائفة من المشایخ هو محذور  
ما عبت و ما کان نظیر الایمان لان حی اذ لیس معنی الایمان فی بدنه الروح و علی کمال محتاج الی دلیل









فائز علامه کامل و ثناء مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب نلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادیان  
 علوم عقلیه و نقلیه از والد بزرگوار خود فرموده اند نام حضور و علم و دهر مستند و جلایوم عقلیه و تعلیه و دیلوئی از زنده با حضور و در فن ملک اشیا و وقت گفته و بجا  
 تألیفات جناب موصوف بسیار از آنجا شرح رسال معیات جمال الدین عالی است صاحبیه قد القند و سراج المکر و طبیعات و دیگر رساله مستند و  
 فوئط قضا بلیفه عربی و فارسی بسیار بسیار اند سید السادات جمیع البرکات سید اکبر نبی حسنی و حسینی سید صاحب موصوف صاحب  
 شایسته چنانچه از اولاد و اجداد حضور سید الافراد و الاقطاب رضی الله عنه بودند و بتفصیل و تفصیل علوم الهامی از حضور اقدس از شرف بیت و خلافت حضرت  
 عالی را از حضرت فیاض الشیراز گردانیدند و در کسره و زنده و صد و پنجاه و شش کتب بجا یافتند و یافتند و کاتب اسرار و حقیقت حکیم عبدالعزیز صاحب  
 کتب حکیم صاحب موصوف در حرم محرم مقام عظیم از بیت و خلافت شرف شدند و در کتب معتدیه و دیگر سیریکان فیض باطنی ایشان عبارت معارف و نگاه  
 ملا اکبر شاه صاحب انور مدین خالص و خلفا با اختصاص حضور اقدس هستند شیعیه و طلب علوم دینی و ولایت پشت و در بستان رسید  
 زنده در قادیان تفصیل و تفصیل علوم فرمودند و در ریاضت و زهد و تقوی و ایگای سلف اند از شرف بیت و خلافت حضور اقدس شرف و ممتاز از انبیا  
 ظاهری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم با عمل فاضل اجماع کوکابی حافظ محمد ضیاء الدین شیخان خاص صاحب تفسیر و مسائل عظام  
 حیدر آباد کن هستند از حضور اقدس شرف بیت و خلافت حاصل است از حضور و شرف خود و حق الحق لقب یافته اند و علوم و عمل شرف خود دارند  
 حق سبحانه و تعالی برکت ایشان قائم دارد قاضی حمید الدین صاحب اطلال ایشان در تحصیل و زهد و بیعت و تقوا و اوقات منسوب بودند و  
 مسائل فقهیه و تحکیم سیر شدند و از سر بیان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب اطلال ایشان در اقامه و بود و در ان ایام  
 حضور اقدس و خلق و فرزند بر بی بودند عادت تشریف بود که از آنکس بخواهفته و تقوا وافر نموده و مانا زچاشت و در حرم مشغولی میفرمودند و در شیخ  
 مذکور را برای حاجت در ان محاذ گرداناده هرگاه بخواهفته شرف گذر نموده شش روز از لایه استخوان اسینه مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که  
 سینه شیخ مذکور را بر او زدند و با وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده و با اجماعی حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند  
 شیخ عبدالرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کاتبه از اقوام نبود و ده است بجای آمده شد بیدار گردیده و خیال عالمی و در  
 محبت با تقاه علی رسیده و با وقت که ختم قرآن حسب معمول و غیره ساکت نشسته و چون بعد از ختم قرآن شریف توبت تقسیم شریفی رسید تا اسم و شان از گذشت  
 خواست که از و شان بگذر حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید و حصه یافتن و اختیار خوردن بان بود که حقیقت حقیقت  
 اسلام جلوه ظهور فرموده بان در پیشرف اسلام و بیعت شرف شدند و داخل سلسله عالی گشتند و تا سه روز بیا و حق مشغولی فرمودند و در و بیعت  
 که روز و شنبه بود و از خیانت رحلت فرمودند شیخ عبدالکامی صاحب لقب بشاه سالار والد ایشان از قوم هندو ایشان که پیوسته  
 شاه صاحب موصوف را از آنجا زیناب و من از اضطراب قلب لایق گردید و به حاجات گوناگون بنزد و خنده ملاقاته نمیشد کسب اتعاق حضور اقدس  
 اقدس سرور و وفی و فرزند که بنوشته والد شاه صاحب از او شان را هرگاه فرشته حاضر حضور پر فرشته نیکو معاینه مال ایشان معلوم گردیده که کدامی مرض  
 جسمانی نیست بلکه روح ایشان از معاشرت این شرک متادی شده غالب سوا الهیست و توجع قوی فرمودند که او شان بجال رغبت دولت اسلام  
 قبول فرمودند و از تحقیقان بالکل لایق شده والد شان بمباینیا محل سر اسیمه و پریانان گردیده و بجان خود بر زنده و محبوس از عقند ایشان را احاطه









مجلسی از سرسبلم خوان بمانی دور و بیهوش تمام نشد مفهوم از زبان بخشش حجت داشت گو یا و ده اجرام فوق یافت آخر و صل با غز تمام شفت و شش از کین و ذل او پس نیا ده کن بران لفظ و حد هر چه خواهی ببرد و منفرد گیسیر	همانان کن سال صلش اختیار اسم ذات پاک حق بلیت و بار لفظ الله از دور و دیوار و دار شور ذکر نام پاک کردگار با عرضش چند اعزاز و وفا بارشش چندان قست برآ - با صلش با حدائی او شناس یا که شمر و مصرعه کن خستیار	وقت بخت داشت شغل کثرت اشد انگشت جان داد و بقیق باز چو نانی محو شش غوث پاک جلد افلاک و هم لوح و قلم سال وصل شد بهشت و عیان خارج قست که باشد یازده چندان محو الله حجت زان مرتب آن با اسم ذات پاک کن	بود از دم ضرب اذکار آشکار کرد بر نام خدا جاننا نشان یافت باغ عالم بالا بصار نیر غرض و کرسی پرور و گار گر نفهیدی بشیر حش گوش دار مرتب آن با یکصد و هفده گمار نام الله یافت تا رخیش قرار زان منطک با تو گفتن شک دار
بهر ساش این حساب آید	بهر ساش این حساب آید	بهر ساش این حساب آید	بهر ساش این حساب آید

این است اندک از هزار نوشته از خروار از نایب و کمالات حضور پر نور مصنفان برده کتاب - و از آنجا که این سلام بنایت شتاق این هر دو کتاب  
بودند و دستیاب نمیشد لهذا صاحبان اعلان مجمع حسنت و اتفاق معتبر اتفاق مافظ و امیر محمد سحاق سلمه الله الرب الخلاق توجه  
باشاعت آن فرمودند و شهب همت لطیف تجلیل و طبع آن را نود و در تفسیر و در سبک کتاب باز حد کو نشینند تا اینکه چون فرمودن سیاهی  
بزرگوار بر بزم غنچه ظهور جلوه گردید و در شایان حال انشرب وصال ایند

صحیفه بوارق				صحیفه بوارق			
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴
گرفتن	گرفتن	۱۴	۳	گرفتن	گرفتن	۱۴	۳
لر خواص	لر خواص	۵	۵	لر خواص	لر خواص	۵	۵
نهب	نهب	۱۳	۵	نهب	نهب	۱۳	۵
مختصره	مختصره	۲۱	۶	مختصره	مختصره	۲۱	۶
واقعاتی	واقعاتی	۱۰	۶	واقعاتی	واقعاتی	۱۰	۶
بی باک	بی باک	۱۲	۱۰	بی باک	بی باک	۱۲	۱۰
والا کرام	والا کرام	۱۴	۱۱	والا کرام	والا کرام	۱۴	۱۱
تفنی	تفنی	۱۴	۱۲	تفنی	تفنی	۱۴	۱۲
سند	سند	۲	۱۵	سند	سند	۲	۱۵
غزو	غزو	۱۸	۱۲	غزو	غزو	۱۸	۱۲



